

سیرگشت

دستور العمل با و نصاب سلوکی خواجہ جس الدین محمد



سیرزا

اقباس از برداشت ہای

عارف واصل، حکیم متالہ، مفسر بی بدیل، مرحوم آیہ اللہ

علامہ سید محمد حسین طباطبائی

موجد عظیم القدر، فقیہ عارف، مرحوم آیہ اللہ شیخ علی پہلوانی تهرانی

موجد عظیم الشان، فقیہ عارف، مرحوم آیہ اللہ سید عبداللہ جعفری تهرانی

نقد آیہ اللہ من آوارہ بنائیم و بنائیم

تالیف
مصنوع

سرشناسه	: ج. ۱۳۲۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: نسیم گره‌گشا : دستورالعمل‌ها و نصایح سلوکی خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی / تألیف ص.ج : اقتباس از برداشت‌های سیدمحمدحسین طباطبائی، علی بولولایی‌نهرائی، سیدعبدالله جعفری‌نهرائی.
مشخصات نشر	: نهران: تراث، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۸۰۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۶۵۸-۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
عنوان دیگر	: دستورالعمل‌ها و نصایح سلوکی خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی.
موضوع	: حافظ، شمس‌الدین محمد. - ۷۹۲ق. دیوان-- نقد و تفسیر
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۸ق. -- تاریخ و نقد
موضوع	: Persian poetry -- 14th century -- History and criticism
شناسه افورده	: طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۱ - ۱۳۶۰.
شناسه افورده	: Tabatabai, Sayyed Muhammad Husayn
شناسه افورده	: سعادت‌پور، علی، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۲.
شناسه افورده	: جعفری نهرائی، سیدعبدالله، ۱۳۰۱ - ۱۳۹۲.
شناسه افورده	: حافظ، شمس‌الدین محمد. - ۷۹۲ق. دیوان. شرح
شناسه افورده	: Hafiz, Shamsoddin Mohammad, 14th century. Divan. Commentaries
رده بندی کنگره	: PIR ۵۲۳۷
رده بندی دیویی	: ۱/۳۳۵۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۶۶۴۶۲۰



نشر تراث

www.ketab.ir

دستور العمل‌ها و نصایح سلوکی خواجه شمس‌الدین محمد
حافظ شیرازی رحمته

مؤلف: ص.ج

بازخوانی: ز.ص

ناشر: تراث

چاپ: اعتماد

نوبت چاپ: سوم ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۶۵۸-۳-۸

قیمت: ۱۶۸۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر و بهره برداری الکترونیکی برای مؤلف محفوظ است

تلفن: ۰۹۱۹۷۴۷۷۷۱۰

پست الکترونیکی: torath@chmail.ir

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

در مکتب ناب عرفان اسلامی و در ادبیات غنی پارسی، قله‌های رفیعی وجود دارد که به جرأت و البته با افتخار می‌توان آن‌ها را به عنوان سرمایه‌های معنوی این مرز و بوم، به تمام عاشقان و دلدادگان معشوق حقیقی عالم معرفی نمود. شخصیت‌های لطیفی که روح عرفان ناب دینی را در کالبد شیوای واژگان پارسی دمیده و به خلق آثار شگفت و ماندگاری دست یافته‌اند.

خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی ملقب به «حافظ»، بی‌تردید یکی از همین قله‌های رفیع به شمار رفته و غزلیات پر رمز و راز و بی‌ساز و برگسته‌ترین این آثار محسوب می‌شود. شخصیت کم‌نظیری که در کنار آن طایفه لطیف شاعرانه و روح بلند عارفانه‌اش، به بهره‌مندی از معارف قرآن در سروده‌های خویش می‌پرداخت و نام «حافظ» را، که اشاره به حفظ قرآن و انس وی با این کتاب آسمانی است، به عنوان تخلص شعری، در شاه‌بیت غزل‌های خود تکرار می‌کند. و شاید به همین خاطر است که دیوان غزلیات وی از تقدس خاصی برخوردار بوده و مردم این سرزمین سالیان درازی است که به دیده احترام بر آن نگریسته و در کنار مصحف شریف جایش داده‌اند. اما افسوس که نگاه کوچک به این شخصیت بزرگ و معرفی وی تنها به عنوان یک شاعر چیره‌دست و هنرمندی بزرگ، موجب شده است که در طول این سالیان دراز، ابعاد مهم‌ترین دریای عمیق معرفت و این چشمه زلال حکمت و این نسیم گره‌گشای معنویت ناشناخته بماند و معارف ناب توحیدی و نصایح سلوکی وی که در بیت غزل‌هایش موج می‌زند پنهان بماند.

با این حال، توجه عارفان حقیقی و سالکان واقعی کوی حضرت جانان به

غزل‌های راه‌گشای خواجه همواره وجود داشته و ابیات جان‌فزای او ورد زبانشان بوده است، تا جایی که شخصیت بزرگ و عارف بنامی مانند علامه طباطبایی رحمته‌الله جلسات خصوصی خود با شاگردان سلوکی اش را به خواندن و شرح این غزلیات و بهره‌مندی از معارف ناب آن سپری می‌نموده است. همچنین عارف کامل، مرحوم آیت‌الحق شیخ علی آقا پهلوانی رحمته‌الله نیز با شرح غزلیات خواجه در ۱۰ جلد، پرده از اسرار توحیدی و نصایح سلوکی آن برداشته است.

در همین راستا، کتاب پیش رو که با تَفأل به دیوان حافظ به «نسیم گره‌گشا» نامگذاری شده است، به طور مشخص به دستورات عملی خواجه پرداخته و با جستجویی عالمانه در غزلیات وی، نصایح سلوکی این پیر طریق را استخراج نموده و با قلمی دلنشین به روشی نو در آورده است؛ چنان که گویا خواجه خود در مقابل خواننده نشسته و در حال و هوای «تَفأل» و با زبانی نافذ، همچون پدری مهربان و استادی فرزانه با او سخن می‌گوید.

مؤلف محترم، که مخاطبان نشر تراث با دیگر آثار وی آشنا هستند، فارغ از آنس عمیقی که با غزلیات خواجه داشته، ضمن بررسی اغلب آثار موجود، تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه به انجام رسانده و در نهایت، نکات دقیق و برداشت‌های لطیفی را از لابلاهای این ابیات استخراج نموده و با استمزاج از مبانی سلوکی مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله و دو استاد بزرگوار خویش، مرحوم آیت‌الحق شیخ علی آقا پهلوانی رحمته‌الله و مرحوم آیت‌الحق آقا سید عبدالله جعفری تهرانی رحمته‌الله این مجموعه فاخر و ارزشمند را فراهم آورده است.

ضمن سپاس فراوان از ایشان که در کمال تواضع، افتخار طبع این اثر ماندگار را به این حقیر عنایت فرمودند، خداوند منان را بابت الطاف بی‌پایانش شاکرم و از درگاه ربوبیش خیر و برکت را برای این اثر نفیس و مؤلف گرامی آن طلب می‌کنم.

سیداحمد طباطبائی ستوده

تهران / بهار ۱۴۰۰



فهرست مطالب

۵	سخن ناشر.....	۵	متمکن در توحید.....
۲۹	سخن آغازین.....	۲۹	خاطره.....
۲۹	حکایت.....	۲۹	کلاس درس عشق.....
۳۳	حافظ شناسی.....	۳۳	نسیم گره گشا.....
۴۴	حافظ در نگاه فیض کاشانی <small>رحمته الله علیه</small>	۴۴	تفأل به دیوان حافظ.....
۴۶	حافظ در نگاه حکیم سبزواری <small>رحمته الله علیه</small>	۴۶	مشکلات سیر و سلوک الی الله.....
۴۶	حافظ در نگاه آیه الله شیخ عبدالکریم طبریزی <small>رحمته الله علیه</small>	۴۶	تبعیت از استاد طریق.....
۴۸	حافظ و آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی <small>رحمته الله علیه</small>	۴۸	مانع حضور در محضر محبوب.....
۴۸	علاقة آیه الله قاضی <small>رحمته الله علیه</small> به خواجه حافظ <small>رحمته الله علیه</small>	۴۸	سیر سبزواری و اخروی.....
۴۹	حافظ در نگاه علامه طباطبایی <small>رحمته الله علیه</small>	۴۹	سرکشی و سرکشی ها، مانع سلوک.....
۵۰	سوغات شیراز.....	۵۰	دعای سالک برای رسیدن به حقیقت.....
۵۱	شیعه بودن خواجه حافظ.....	۵۱	فقر مادی سالک.....
۵۲	حکایتی از آیه الله حسن الهی <small>رحمته الله علیه</small>	۵۲	طریق راه یابی به حیات ابدی.....
۵۳	حافظ و میرزا ابوالحسن هاشمی <small>رحمته الله علیه</small>	۵۳	دُرّ اشک.....
۵۴	حافظ در نگاه آیه الله بهجت <small>رحمته الله علیه</small>	۵۴	پی بردن به راز دهر.....
۵۴	حافظ در نگاه آیه الله جعفری تهرانی <small>رحمته الله علیه</small>	۵۴	نصیحت پذیری.....
۵۵	حافظ در نگاه آیه الله پهلوانی <small>رحمته الله علیه</small>	۵۵	التزام عملی به عبادت قشری ولّی.....
۵۶	حافظ در نگاه امام خمینی <small>رحمته الله علیه</small>	۵۶	مانع وصال.....
۶۱	حافظ از نگاه مقام معظم رهبری مدظله.....	۶۱	از دست ندادن عیش نقد معنوی.....
۶۳	تذکره به جای یکی از مراجع معاصر نجف اشرف.....	۶۳	چیدن گل حقیقت از گلستان زندگی.....
۶۳	نعمت حاکم موحد هم مسلک.....	۶۳	بهار جوانی.....
۶۵	لسان الغیب.....	۶۵	مصاحبت با اولیای الهی.....
۶۶	شرح دیوان حافظ <small>رحمته الله علیه</small>	۶۶	دل نیستن به دنیا و دل بستن به دنیا آفرین.....

« نسیم گره گشا »

۱۱۷	فقراى باالله	۹۳	طریق وقوف بر اسرار وجود
۱۱۹	همت بلند	۹۴	ساده‌زیستی و اشرافی‌گریزی
۱۲۱	امیدوار بودن به عفو الهی	۹۶	به صدارت نشانیدن یوسف جانان
۱۲۲	جوی اشک		آزادگی از تعلقات و قناعت کردن به حضرت دوست
۱۲۴	آماده‌سازی خود برای درک شب قدر	۹۶	
۱۲۴	همراهی با اولیای الهی	۹۷	بهره‌برداری از کتاب انسان‌ساز الهی
۱۲۵	استقامت در سلوک	۹۸	ضرورت پناه بردن به حضرت جانان
۱۲۶	عبودیت حقیقی	۱۰۰	بیداری شبانه
۱۲۷	بهره بردن از انس با محبوب بی‌دربان	۱۰۱	تعمیم در دعا و لذا نذمعنوی
۱۲۹	خویشتن‌بینی و خدا‌بینی	۱۰۱	صبر پیشگی در سیر و سلوک الی الله
۱۳۰	حب جاه و مال	۱۰۲	استقامت پیشگی در طریق عشق
	ملازم آستان عشق بودن و فقر ذاتی را اظهار نمودن	۱۰۳	غنیمت شماردن لحظه‌های عمر
۱۳۱		۱۰۴	عتبه‌بوسی آستان شاه ولایت
۱۳۲	بی‌باکی سالک از بدگویی بدخواهان	۱۰۶	امید وصال
۱۳۳		۱۰۶	از بین برنده حُباب غرور و خودخواهی
۱۳۴	شرط عروج کعبه دل و طواف کعبه گل	۱۰۷	عمر عزیزت را در یاب
۱۳۴	مجاهده و اکتفا نکردن به دعای تنها	۱۰۸	کاخ سست بنیاد آمل
	حضور در مساجد و اماکن متبرکه که به قصد دیدار یار	۱۰۹	آزادی از رنگ تعلقات غیر الهی
۱۳۵		۱۰۹	بی‌وفایی دنیا
۱۳۷	خاکساری و پادشاهی حقیقی	۱۱۰	شاهباز سِدِره‌نشین
۱۳۸	منزلگاه مجردان و رهاشدگان		راضی بودن به داشته و نداشته این جهان
۱۳۹	دولت فقر	۱۱۲	
	بی‌اعتنایی سالک به فخر رابطه با صاحب منصبان	۱۱۳	دل‌ن بستن به رؤیاهای و مکاشفات و مشاهدات
۱۴۰		۱۱۳	آزاده حقیقی
۱۴۰	تحمل خارهای راه	۱۱۴	روز دریافت جوایز معنوی
۱۴۱	تمیز آب از سراب	۱۱۶	انکار نکردن سخن اهل دل
۱۴۲	پیروی از آیین رستگاری	۱۱۷	خدمتگزار استاد طریق بودن
۱۴۳	طریق دفع و رفع غم‌های این جهانی		دوری‌گزینی از اهل غفلت و مصاحبت با



۱۶۴.....	شور و نشاط جوانی	۱۴۳.....	گشایش درهای عوالم معنوی
۱۶۴.....	رونمایی نکردن از اسرار در پرده	۱۴۴.....	قانع بودن به روزی مقدر و رهایی از غم
۱۶۵.....	توقع عیش و خوشی از دنیا	۱۴۵.....	تنگدستی
۱۶۶.....	سرّ گریه عاشق در حال فراق و وصال	۱۴۵.....	متاع خودبینی و خودخواهی
۱۶۷.....	توبه از گناه عشق نورزیدن	۱۴۶.....	کاروانسرای دودر
۱۶۷.....	خواب بهتر از بیداری	۱۴۷.....	تحمل رنج مقام عیش
۱۶۸.....	بی‌اعتنائی راهنمایان طریق	۱۴۸.....	مکتب‌خانه عبرت
۱۶۹.....	تحمل رنج‌های طقّ طریق	۱۴۹.....	جولان تیر در هوا و غفلت از سرآشویی
۱۶۹.....	گریه سحری و نیاز نیمه‌شب	۱۵۰.....	عاشقی کجا و به خواب ماندن کجا
۱۷۰.....	سر سپردگی نسبت به انبیا و اولیای الهی	۱۵۱.....	آشیانه وفا به عهد عبودیت
۱۷۱.....	اتکاء بر عمل و محرومیت از قرب الهی	۱۵۱.....	صبر پیشگی در سلوک الی الله
۱۷۲.....	اغتنام حقیقی فرصت‌ها	۱۵۱.....	چاره‌جویی در سلوک
۱۷۳.....	پناهندگی دائمی به حضرت جانان	۱۵۲.....	آبیاری نمودن بذر مهر و وفا
۱۷۳.....	ناله ناله	۱۵۳.....	سرمایه شکسته‌دلی
۱۷۴.....	طریق راه یا بی‌احتیاجت طیبه	۱۵۴.....	جهت دادن به طمع
۱۷۴.....	رنجاندن خلق خدا در راه عاشقی	۱۵۵.....	صدق در عبودیت و بندگی
۱۷۶.....	بهره‌مندی از دعای زنده‌دلان	۱۵۵.....	وظیفه سالک عاشق در دعا
۱۷۷.....	شب قدر، شب همنشینی با حضرت دلدار	۱۵۶.....	اغتنام اوقات خوش معنوی
۱۷۸.....	افشای راز خلوتیان	۱۵۷.....	غمخوار و غمخور خود بودن
۱۷۹.....	کناره‌گیری از غافلان	۱۵۸.....	ناله و گریه و زاری افتادگان
۱۷۹.....	پناهندگی به کوی هادیان طریق	۱۵۸.....	ناله شبانه عاشق مهجور
۱۸۰.....	پختگی در سلوک	۱۶۰.....	طریق خوشی و خوش‌دلی
۱۸۱.....	بهره‌برن سالک از سحر گاهان و صبحگاهان	۱۶۱.....	سوزاندن وجود مجازی
۱۸۱.....	تبدیل نمودن تهدیدها به فرصت‌ها	۱۶۱.....	لذت مجازی و لذت حقیقی
۱۸۲.....	غفلت از یاد معشوق	۱۶۱.....	فرصت طلایی عید فطر
۱۸۳.....	محبوب نبودن حضرت حق	۱۶۱.....	تسلیم مهر و قهر حضرت جانان بودن
۱۸۳.....	بهترین رفیق سالک	۱۶۲.....	مانع مشاهده جمال بی‌مثال تجلی‌دهنده عالم
۱۸۴.....	طریق راه‌یابی به عافیت حقیقی	۱۶۳.....	بلای فرورفتن در خواب غفلت

- ۱۸۵ ملالت بی عملی
- ۱۸۵ توسل به اولیای الهی علیهم السلام
- ۱۸۶ بنای عشق و محبت
- ۱۸۷ سالک کوتاه نظر
- ۱۸۷ اسیر کشف و کرامات شدن
- ۱۸۸ از دست ندادن امید
- ۱۸۹ شعله ور ساختن آتش عشق فطری
- ۱۸۹ پناهندگی سالک به سُنن نجات
- ۱۹۰ ضیافت الهی
- ۱۹۱ جبران نمودن اوقات گرانهای تلف شده
- ۱۹۱ خواطر عالم خاکی
- ۱۹۲ عنایت حضرت دوست
- ۱۹۳ گوهر اشک
- ۱۹۳ اشک خونین
- ۱۹۴ بندگی و خاکساری
- ۱۹۴ مرنج و مرنجان
- ۱۹۵ نشانه صدق در عشق ورزی
- ۱۹۵ آزادگی از غیر حضرت دوست
- ۱۹۶ تضييع عمر
- ۱۹۷ دشواری قطع تعلق از ماسوی الله
- ۱۹۷ پرهیز از مجالست و مصاحبت با دنیاپرستان
- ۱۹۸ شرط عاشقی
- ۱۹۹ طریق راه یابی به رمز و راز جهان هستی
- ۱۹۹ عشق مانند گار
- انجام و وظیفه عبودی و تسلیم حضرت جانان
بودن ۲۰۰
- ۲۰۱ نَفَس کیمیا اثر اساتید راه
- ۲۰۱ طریق عقل و طریق عشق
- عبرت آموزی از دنیای ناپایدار ۲۰۲
- ۲۰۲ فراموش نکردن حق اساتید طریق
- ۲۰۳ اغتنام فرصت های رایگان
- ۲۰۴ بهشت رضوان
- ۲۰۴ مهلت پنج روزه عالم دنیا
- ۲۰۵ نرنجیدن از سرزنش بدخواهان
- ۲۰۵ رها شدن از قید اسم و رسم و نام
- ۲۰۶ دریای بی ساحل
- ۲۰۷ اختیار نمودن طریق عشق
- ۲۰۷ تطهیر چشم دل
- ۲۰۸ راه یابی به گنج معرفت
- ۲۰۹ سر بر نداشتن از قدم یار
- ۲۰۹ کتمان نمودن سِرِّ از نااهلان
- ۲۱۰ نشانه صدق در طلب
- ۲۱۰ نسی باقرآن
- ۲۱۱ لبیک زدن سالک به خضر راه
- ۲۱۲ برداشته شدن موانع و مشکلات طریق
- ۲۱۲ برتر از تمام عمر
- ۲۱۳ خالص شدن سالک از ناخالصی ها
- ۲۱۴ طی نمودن راه عشق و دشواری آن
- ۲۱۵ استقامت در عاشقی
- ۲۱۵ سالکان تهیدست
- ۲۱۶ تجافی سالک از تعلقات این جهان و آن جهان
- ۲۱۷ شرط بهره مندی از ملکوت بهشت موعود
- ۲۱۷ گل بی خار کجاست؟
- ۲۱۸ طریق راه یابی به سعادت حقیقی
- ۲۱۸ طریق آگاهی از معانی و حقایق غیبیه
- ۲۱۹ راه محبوب شدن در نزد حضرت جانان



۲۳۹	گشوده شدن گره کار سالک.....	۲۱۹	رفع و دفع غبار عالم طبیعت.....
۲۳۹	اعاده نمودن عمر بگذشته.....	۲۲۰	کتمان اسرار مجلس رندان.....
۲۴۰	اشک امیدآفرین.....	۲۲۱	محرومیت نازکان از سفر عشق.....
۲۴۱	دو مانع مهم وصال.....	۲۲۲	از خود دم زدن، ممنوع.....
۲۴۱	ضرورت جهت دادن سالک به همت خویش.....	۲۲۳	قدم نهادن در طریق عاشقی.....
۲۴۲	اشک ترخم آور.....	۲۲۴	طریق رفع غم کهنه فراق.....
۲۴۲	ملالت و خستگی، ممنوع.....	۲۲۵	غیر قابل اعتماد نبودن تعلقات جهان خاکی.....
۲۴۳	بهره‌مندی از نور هدایت الهی.....	۲۲۵	فریب نخوردن از عشوه‌های دنیا.....
۲۴۴	گذراندن عمر به بطالت.....	۲۲۶	همت بر خاکساری.....
۲۴۴	حسن عاقبت.....	۲۲۷	پاکسازی آلودگی‌ها با اشک خونین.....
۲۴۵	بهره‌مندی از چشمه حکمت الهی.....	۲۲۷	بهره‌مندی از بلند همتی.....
۲۴۵	همه کاره اوست.....	۲۲۸	باریدن سرشک خون.....
۲۴۶	مردود بالیدن، ممنوع.....	۲۲۸	آگاه شدن از اسرار عشق.....
۲۴۶	تعلقات بنده انداز سالک.....	۲۲۹	عدم انحصار دین به شریعت.....
۲۴۸	نیازمندی سالک به راه طریق و خضر راه.....	۲۳۰	یکسانی سود و زیان تجار تخانه دنیا.....
۲۴۸	سالک شیردل.....	۲۳۱	دستیابی به سلطنت حقیقی.....
۲۴۹	درخواست فرصت برای رسیدن به مقصد.....	۲۳۱	منت عظیم الهی بر سالک.....
۲۵۰	باروزگار ستیزه‌مکن و تسلیم باش.....	۲۳۲	کبریای محض.....
۲۵۰	بلای ناامیدی.....	۲۳۳	افشای سِر برای رفیق راه.....
۲۵۱	درخواست چاره‌جویی از استاد طریق.....	۲۳۳	طریق عمارت دل.....
۲۵۲	دست برداشتن از حضرت جانان.....	۲۳۴	توقع وفا از دشمن.....
۲۵۲	نماز و نیاز سالکان عاشق.....	۲۳۵	طریق پرده برداشتن از چهره حقایق.....
۲۵۳	اخلاص در عبودیت و بندگی.....	۲۳۵	پادشاهی حقیقی.....
۲۵۴	اکسیر شگفت‌گدایی.....	۲۳۶	دعوت به طریق عاشقی.....
۲۵۴	صفای دل و جلای جان.....	۲۳۷	ذکر پیوسته و دائمی.....
۲۵۵	عاشق عازم باش.....	۲۳۷	نزاع بر سر دنیای دون.....
۲۵۵	مصاحبت با اهل معنا و نظر.....	۲۳۸	گم نکردن مفتاح سعادت.....
۲۵۶	شکفتن گل مراد.....	۲۳۸	بهره‌مندی از نوازش نسیم‌های صبحگاهی.....

- ۲۷۴ گذرا بودن روزگار تلخ هجران ۲۵۶ گذر نمودن به کوی حقیقت
 ۲۷۴ تقاضای دوام عمر ۲۵۷ نور ریاضت
 ۲۷۵ طریق دستیابی به رزق وصال ۲۵۷ مُمَحَّض بودن در سلوک و به کار دیگر نپرداختن
 ۲۷۵ توسل به وسائط فیض الهی ۲۵۸ بهره بردن از اعمال عبودی
 ۲۷۶ بهره‌مندی از خاک قبر اولیای الهی ۲۵۸ صبر و استقامت مداوم
 ۲۷۷ حجاب خوددینی و خودخواهی ۲۵۹ جاماندگی از قافله عشق
 ۲۷۷ سَرِ صبوری در طریق عشق ۲۶۰ بازی غفلت‌آفرین روزگار
 ۲۷۸ خلاص شدن از غم هجران ۲۶۰ امیدوار بودن به دعای اولیای الهی
 ۲۷۸ رها نمودن تیرهای دعا ۲۶۱ شکستگی و خاکساری سالک
 ۲۷۹ لطف و نظر خاصه ولیّ زمان ۲۶۱ سَرِ محبوبیت
 ۲۷۹ شام هجران و سحر وصال ۲۶۲ اسیران جهان خاکی
 ۲۸۰ صفای باطن ۲۶۳ موج‌های شکننده دل‌های عشق
 ۲۸۰ اشک در فراق ۲۶۳ دوام مجاهده و مراقبه
 ۲۸۱ استقامت در طریق توحید ۲۶۴ خاکساری اهل معنا
 ۲۸۱ مینمی به اندازه صد موج آتشین ۲۶۵ اشک طراوت بخش
 ۲۸۲ پوشش‌های هم‌رنگ و حالات از بیگانه و آشنا ۲۶۵ پیروی از مجمع کمالات و خوبی‌ها
 ۲۸۳ زندگی بی‌یاد دوست ۲۶۶ رنجشی به دل راه‌مده
 ۲۸۳ رندی عاشق در عشق ورزی ۲۶۷ بار یافتن به بارگاه قبول
 ۲۸۴ بهره‌برداری اهل الله از هلال ماه شوال ۲۶۸ اظهار ناچیزی و شکستگی
 ۲۸۴ محرومیت از عاشقی ۲۶۸ استقامت در طی طریق عاشقی
 ۲۸۵ انتظار نابجای عاشق ۲۶۹ حق‌شناسی و قدرشناسی از استاد طریق
 ۲۸۶ هر چه با ارزش‌تر، دشوارتر ۲۷۰ بهره‌مندی از عطر شهود
 ۲۸۶ راه‌یابی به گوهر مقصود ۲۷۰ نگهداشتن حریم اولیای الهی
 ۲۸۷ عزم در عبودیت ۲۷۱ وظیفه سالک در دعا
 ۲۸۷ انقطاع از داشته‌های معنوی ۲۷۱ عزم بر رفع موانع
 ۲۸۸ به هرزه رفتن عمر ۲۷۲ پاکسازی دل از غیر حضرت معشوق
 ۲۸۸ پیروی از استاد طریق ۲۷۲ مصاحبت با فرومایگان
 ۲۸۹ شتابزدگی در طریق عشق ۲۷۳ تعجفی از ارباب بی‌مروت دنیا



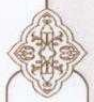
سایه برتر از آفتاب.....	۲۸۹	جلادادن به دیده دل.....	۳۰۶
حباب تکبر و نخوت.....	۲۹۰	استقامت در کتمان سر.....	۳۰۷
گله‌مندی از خود، نه از محبوب.....	۲۹۱	فطری بودن عشق به حضرت معشوق.....	۳۰۸
ارتباط با استادان رازدار.....	۲۹۱	قبض و بسط در سلوک.....	۳۰۸
بهره‌مندی عاشق از جلوه‌گری معشوق.....	۲۹۲	جلواتی از صبر تجربه شده.....	۳۰۹
کشاکش سالک در جمال و جلال.....	۲۹۲	کیمیای خاکساری در برابر بندگان خاص الهی.....	۳۰۹
برداشتن چشم امید از نااهلان حیوان نما.....	۲۹۳	بهره‌مندی سالک از نفس‌های قدسی.....	۳۱۰
کتمان سر از بیگانگان حقایق و معانی.....	۲۹۳	کشف و کرامات، تقویت خودبینی.....	۳۱۱
سر محرومیت سالک از وصال.....	۲۹۴	پندهای راه‌گشای پیر می‌فروش.....	۳۱۱
وصالی بی‌فراق.....	۲۹۵	معامله‌ای پرسود.....	۳۱۲
غنیمت دانستن فرجه‌ها و فرصت‌ها.....	۲۹۵	نوش بی‌نیش و گل بی‌خار.....	۳۱۳
راه‌یابی سالک عاشق به سر بقا.....	۲۹۶	عبرت آموزی از درگذشتگان.....	۳۱۴
علم عشق و دانش عاشقی.....	۲۹۶	عبرت آموزی از ملک سلیمانی.....	۳۱۴
تظهير دل از هواپرستی.....	۲۹۷	ملال سالک از بند حکیمانۀ استاد طریق.....	۳۱۵
غبار رویی با سرشک دیده.....	۲۹۸	خسارت محض.....	۳۱۶
کعبه و بُت‌خانه دل.....	۲۹۸	سوزاندن خرقة خودبینی.....	۳۱۷
پناهندگی به حضرت جانان.....	۲۹۹	از دیاد سوز و غم عشق.....	۳۱۷
مدد گرفتن سالک از استاد طریق.....	۲۹۹	قدرشناسی از پنداساتید طریق.....	۳۱۸
بهره‌مندی از ادب در محضر.....	۳۰۰	عیش روزگار وصال.....	۳۱۹
سوز و گداز شبانۀ عاشق.....	۳۰۰	انس و الفت سالک با غم عشق.....	۳۱۹
سالک عاشق در بوته امتحانات معشوق.....	۳۰۱	کیش عاشقان جان‌فروش.....	۳۲۰
بندگی حضرت معشوق.....	۳۰۲	ادب عاشقی.....	۳۲۰
طیب درد عشق.....	۳۰۲	عمر سرمدی و حیات ابدی.....	۳۲۱
سپردن کار خود به حضرت محبوب.....	۳۰۳	پیوند سالک با شب.....	۳۲۱
امیدواری سالک به دعای بیدار دلان سحر خیز.....	۳۰۳	شرط عنایت حضرت محبوب و استاد طریق.....	۳۲۲
دل‌بسته نشدن سالک به حالات و مشاهدات.....	۳۰۴	نتیجه بخشی سلوک.....	۳۲۲
بی‌توجهی سالک به وسوسه‌های بدخواهان.....	۳۰۵	رهایی از خماری هجران.....	۳۲۳
حل مشکلات طی طریق عاشقی.....	۳۰۵	راضی بودن به مقدرات معنوی.....	۳۲۳

- ۳۲۴ خلوص در عاشقی.....
- ۳۲۴ ریشه غم و اندوه دنیوی و راه خلاصی از آنها.....
- ۳۲۶ سجاده ریایی.....
- ۳۲۶ لذت‌ها و عظمت‌های ظاهری.....
- ۳۲۷ بی توجهی سالک به ملامت‌های شیطان.....
- ۳۲۸ گله‌گذاری و شکایت سالک.....
- ۳۲۸ دوری از استاد طریق.....
- ۳۲۹ بی خبر بودن سالک از طوفان‌های طریق عشق.....
- ۳۳۰ قناعت نمودن عاشق به معشوق.....
- ۳۳۱ تواضع و افتادگی سالک.....
- ۳۳۱ کندن نهال دشمنی با خلق خدا.....
- ۳۳۲ وجد و نشاط سالک.....
- ۳۳۳ سزاندو هناکمی و غم باری و طاعت در راه.....
- ۳۳۴ سیر و سلوک در سر پیری.....
- ۳۳۴ رنج تعلق به ماسوی الله.....
- ۳۳۵ غم از دست دادن سرمایه‌های دنیوی.....
- ۳۳۵ پاسبانی از حریم جان.....
- ۳۳۶ استقبال سالک از نامالایمات.....
- ۳۳۷ انفاق و بخشش در راه خدا.....
- ۳۳۸ وصول به حقیقت و محروم‌ام از محرم‌بار گشتن.....
- ۳۳۹ درخواست استاد طریق.....
- ۳۳۹ استقامت در طلب.....
- ۳۴۰ سالک بی وفا.....
- ۳۴۱ بهره‌مندی از فرصت انس با حضرت محبوب.....
- ۳۴۱ بلندهمتی سالک عاشق.....
- ۳۴۲ مر او ده باد دنیا دوستان ناپاک.....
- ۳۴۳ گدایی در کشور عشق.....
- ۳۴۳ نوشیدن می مراقبه در پنهانی.....
- ۳۴۴ فراغت ایام جوانی.....
- ۳۴۴ عاشق شوریده خاطر.....
- ۳۴۴ خشنودی خلق و ناخشنودی خالق.....
- ۳۴۵ دل خرم و آباد.....
- ۳۴۵ بلندهمتی سالک صادق.....
- ۳۴۶ کوس سر بلندی سالک عاشق بر آسمان.....
- ۳۴۶ همنشینی و مصاحبت با استاد طریق.....
- ۳۴۷ عشق و شباب و رندی.....
- ۳۴۷ عزم بر کامرواشدن از شهود.....
- ۳۴۸ گوی خیر زدن در پهنه دنیا.....
- ۳۴۸ چشم امید داشتن سالک به وصال.....
- ۳۴۹ ماندگاری نکویی اهل کرم.....
- ۳۵۰ دائمی نبودن غم هجران و روزگار فراق.....
- ۳۵۰ ضرورت بهره‌مندی از هدایت استاد طریق.....
- ۳۵۱ عاشق بی رنج.....
- ۳۵۱ کندن نهال دشمنی چشم.....
- ۳۵۲ مددخواهی سالک از استاد طریق.....
- ۳۵۳ استمداد سالک عاشق از حضرت معشوق.....
- ۳۵۳ بر طرف نمودن غبار تعلقات.....
- ۳۵۴ دست نکشیدن سالک از عبادات قشری.....
- ۳۵۵ نثار تعلقات به پای حضرت معشوق.....
- ۳۵۵ حل مشکلات تو حیدی.....
- ۳۵۶ کتمان اسرار تو حیدی.....
- ۳۵۶ نگارش اسرار در حاشیه جان.....
- ۳۵۶ همواره در تحت تربیت و زیر سایه استاد بودن.....
- ۳۵۷ ملامت نکردن نسبت به بیگانگان از طریق.....
- ۳۵۸ مانع وصول به مقصد اصلی.....
- ۳۵۹ کرشمه دلفریب دنیا.....



- نوشیدن ابتلائات زهر آگین ۳۵۹
- بی اعتنائبودن به پنداساتید طریق ۳۶۰
- اشک آبروساز و ناله فریادرس ۳۶۰
- غنیمت دانستن تهجد و بیداری در شب ۳۶۱
- کتمان اسرار عالم عشق ۳۶۱
- عنایات حضرت محبوب به شب بیداران عاشق ۳۶۲
- محکوم محض حضرت معشوق بودن ۳۶۳
- حکایت بلای هجران ۳۶۳
- گویی زدن در میان زندگی ۳۶۴
- عیش خوش در بوته هجران ۳۶۴
- آه و ناله نیمه شب ۳۶۴
- استقامت بر طی طریق فطرت ۳۶۶
- کوچک نشمردن اهل توحید ۳۶۶
- ادب داشتن نسبت به اولیای الهی و اساتید طریق ۳۶۷
- به خودبالیدن در سلوک ۳۶۷
- همت بلند داشتن در طریق عاشقی ۳۶۸
- اثر داشتن اشک روان در سلوک ۳۶۹
- دم زدن از عشق و عاشقی ۳۶۹
- توجه به کرامات و رعایت ادب سلوکی ۳۷۰
- رضایت داشتن از مقدرات الهی ۳۷۰
- دگرگونی زمانه و استقامت سالک ۳۷۱
- عبرت آموزی سالک از دلپستگان به مجاز ۳۷۲
- گنج معرفت و وصال در خراب آباد دنیا ۳۷۳
- عدم آسودگی در سلوک الی الله ۳۷۳
- استادان فریب دهنده و مراقبت سالک ۳۷۴
- پناه بردن سالک غفلت زده به خداوند ۳۷۵
- مغرور نشدن از حالات خوش معنوی ۳۷۵
- بر ملاشندن مجازها و شرمنده شدن بندگان ۳۷۶
- التزام سالک به شریعت ۳۷۶
- شهرت های معنوی ۳۷۷
- بهره مندی از سحر خیزی ۳۷۸
- لطف حضرت محبوب در حق سالک ۳۷۸
- کناره گیری از پریشان فکری ۳۷۹
- خموشی در برابر بیگانگان از اسرار الهی ۳۷۹
- اکتفا نکردن سالک به عبادات قشری ۳۸۰
- دور نشدن سالک از درگاه حضرت جانان ۳۸۰
- دو بینی و شرک خفی ۳۸۱
- مخفی نگاه داشتن اسرار الهی از مدعیان ارادت ۳۸۱
- شناختن و جدی ۳۸۲
- هر زمانه را برای سلوک غنیمت دانستن ۳۸۲
- ابتلائات را از حضرت محبوب دانستن ۳۸۳
- سالک وفاکننده به عهد امامت ازلی ۳۸۳
- کمیت و کیفیت در اعمال و عبادات ۳۸۴
- بهره مندی سالک از تجلیات حیات بخش الهی ۳۸۵
- ارزش هزینه دادن در سیر و سلوک الی الله ۳۸۵
- فهم اسرار و دقایق و حقایق توحیدی ۳۸۶
- از بین برنده غم های عالم ۳۸۶
- جمع بین ظاهر و باطن ۳۸۷
- بهره مندی پیر و جوان از مشاهدات ۳۸۷
- حجاب دوئیت و اثبیت ۳۸۸
- فرمانبرداری سالک ۳۸۸
- نثار نمودن بی دریبی سر ۳۸۹
- سائیدن سر عبودیت و بندگی به درگاه محبوب ۳۸۹
- ملالت سالک از عبادات قشری ۳۹۰

۴۰۸	زیست معنوی.....	۳۹۱	پیمایش طریق فطرت توحیدی.....
۴۰۸	سستی و تنبلی و فرصت سوزی.....	۳۹۱	کمترین اثر باده نوشی و طی طریق عاشقی.....
۴۰۹	مردگان متحرک بی بهره از عشق.....	۳۹۲	ضرورت داشتن استاد طریق.....
۴۱۰	ناز و نیاز.....	۳۹۳	اندوهناک نشدن از طعن و تحقیر حسودان.....
۴۱۰	تکیه کردن عاشق به معشوق حقیقی.....	۳۹۳	استواری سالک بر عهد ازلی.....
	مراقبت در معاشرت، نخستین موعظه ی اولیای	۳۹۴	بندگی سالک و بنده پروری حضرت جانان.....
۴۱۱	الهی <small>ﷻ</small>	۳۹۴	توسل سالک به انبیا و اولیای الهی <small>ﷻ</small>
۴۱۲	ارزش انس با حضرت جانان و نفس زدن با او.....	۳۹۵	بهره برداری از مشاهدات.....
۴۱۳	شفاعت خواهی از اولیای الهی.....	۳۹۵	بهره مندی سالک از لحظه لحظه عمر خویش.....
۴۱۳	کناره گیری از اینای روزگار.....	۳۹۶	کرامت حقیقی.....
۴۱۴	کمترین شرط وفای عاشق.....	۳۹۷	قابلیت جذب فیض الهی.....
۴۱۴	همت رندان عافیت سوز.....		عنایت و دستگیری حضرت محبوب از
۴۱۵	بنده پروری حضرت جانان.....	۳۹۷	سالکین.....
۴۱۶	نقش استاد طریق در سیر عبودی.....	۳۹۷	بهترین هنر بنده.....
۴۱۷	مراب مشاهدات و ذکر حضرت دوست.....	۳۹۸	بلند همتی سالک.....
۴۱۸	غرور و غرورانی و بهره مندی از آن.....	۳۹۹	مغفرت خاصه الهیه.....
۴۱۸	غفلت نکردن از شیطان در کمین نشسته.....	۴۰۰	صبوری در طریق عاشقی.....
۴۱۹	تهی دستی سالک از خود.....	۴۰۰	عیب جوئی.....
۴۲۰	گرفتار شدن سالک به بلای تسویف.....	۴۰۱	کلید گنج سعادت.....
۴۲۰	لحظه های پایانی ماه شعبان و طلوع ماه رمضان.....	۴۰۲	خدمت به استاد و تواضع و شکستگی در برابر او.....
۴۲۱	خطرات واردات و مشاهدات.....	۴۰۲	تمنای دعا از استاد طریق.....
۴۲۳	ناز پروردگی در طریق عاشقی.....	۴۰۳	رعایت نمودن حال سالک.....
۴۲۳	غم خوری به جای باده نوشی.....	۴۰۳	کنار گذاشتن مصلحت اندیشی.....
۴۲۴	سالک صیّاد.....	۴۰۴	ملا متیه و اقسام آن.....
۴۲۵	نگاه تحقیر آمیز به اهل دل.....	۴۰۵	مغرور نشدن به علم و عمل.....
۴۲۵	خاک ریختن بر سر گنج های مادی.....	۴۰۶	مراقبت از چشم ظاهر.....
۴۲۶	دل ندادن به این و آن.....	۴۰۷	اسیر اصطلاحات نشدن.....
۴۲۷	محرم دل و محرم یار.....	۴۰۷	قانع بودن به داده ها.....



بسم الله الرحمن الرحیم
از بیان یونس و برد آن بادگاه باش



آرام بخشی ذکر و یاد حضرت محبوب..... ۴۴۴	زیباترین صدا و سخن در این عالم..... ۴۲۸
آراستگی سالک به مواسات..... ۴۴۵	بوسه زدن بر آستان معشوق حقیقی..... ۴۲۹
عقال نمودن بنده از هواپرستی ها..... ۴۴۵	عبرت آموزی از مدرسه قبرستان..... ۴۲۹
غزل خوانی سالک عاشق..... ۴۴۶	بلاگردانی دعای مستمندان ظاهری و باطنی..... ۴۳۰
عقل راهنما و عشق پرده بردار..... ۴۴۶	حفظ حریم اولیای الهی و اساتید طریق..... ۴۳۱
کتمان اسرار مستی..... ۴۴۷	استقامت و تداوم در سیر الی الله..... ۴۳۱
صبر و تحمل، تنها چاره رنج فراق..... ۴۴۸	کتمان اسرار و فتوحات معنوی..... ۴۳۲
غم جهان خاکی را به دل راه ندادن..... ۴۴۸	دستگیری از سالک لغزیده در سیر الی الله..... ۴۳۲
اشک خلاصی بخش از غم هجران..... ۴۴۸	امید به قرعه دولت وصال..... ۴۳۳
خواب شیرین صبح..... ۴۴۹	اشک اعتنا آور..... ۴۳۳
دو مانع مهم سالک و طریق دفع و رفع آن..... ۴۴۹	امتحانات و ابتلائات سالک عاشق..... ۴۳۴
دعای کیمیا اثر صبحدم..... ۴۵۰	ناله و زاری نمودن سالک در پیشگاه محبوب..... ۴۳۴
ملک شاد خجسته..... ۴۵۱	بی توجهی به اقبال و ادبار جهان خاکی و انس با..... ۴۳۵
خرده گیری بی خبری و حقیقت..... ۴۵۲	جانان..... ۴۳۵
بهره این جهانی..... ۴۵۳	دعای شبانه و ورد سحری و رمز دستیابی به گنج..... ۴۳۶
جامه تعلقات و محرومیت از وصال..... ۴۵۴	سعادت..... ۴۳۶
چهار امر ضروری برای سالک..... ۴۵۴	گنج زرو گنج قناعت به حضرت دوست..... ۴۳۷
آسودگی از غم دنیا..... ۴۵۵	نظر طریقی و نظر استقلاللی داشتن به دنیا..... ۴۳۸
خوابانندن چشم ظاهر و بیدار نمودن دیده دل..... ۴۵۶	بهره مندی سالک از طراوت مظاهر عالم..... ۴۳۹
ثابت قدم بودن در عاشقی..... ۴۵۶	مقیم حلقه ذکر بودن..... ۴۳۹
بلند همتی سالک..... ۴۵۷	دست بردن سالک به منع کنندگان از سلوک..... ۴۴۰
اخلاص در انگیزه و شرک حظ نفس..... ۴۵۷	گنهکاران و طی طریق قرب الهی..... ۴۴۰
بیرون شدن از خودیت و انیت موهوم..... ۴۵۸	بهره مندی از فرصت های انس گرفتن با..... ۴۴۱
خالص شدن سالک از دنیا و آخرت..... ۴۵۸	محبوب..... ۴۴۱
اختیار نمودن طریق مردان حق..... ۴۵۹	فریفته صورت ظاهری دنیا نشدن..... ۴۴۱
خدمت استاد و تربیت سالک..... ۴۶۰	گناه سالک و ریای زاهد..... ۴۴۲
بهره برداری از عمر و کسب کمالات معنوی..... ۴۶۰	کناره گیری از زهد خشک و دعای اولیای الهی..... ۴۴۳
	یأس و ناامیدی از وصال را به خود راه ندادن..... ۴۴۳

- بهای نعمت‌های دنیوی و اخروی..... ۴۶۱
- پاک کردن ساحت جان از لیت و لعل..... ۴۶۲
- توبه از سیر و سلوک الی الله..... ۴۶۲
- باده نوشی و عزم وصال حضرت جانان..... ۴۶۳
- یأس و ناامیدی و دست شستن از طلب..... ۴۶۳
- یگانه غمخوار در جهان هستی..... ۴۶۵
- رنج رسیدن به کعبه گِل و کعبه دل..... ۴۶۶
- غلامی شاه مردان را نمودن..... ۴۶۶
- چهار خصلت غم‌زدای سالک..... ۴۶۷
- عیار سالک و طعنه رقیبان..... ۴۶۸
- اهتمام سالک در رسیدن به کعبه حقیقی..... ۴۶۸
- استقامت در راهی به کعبه مقصود..... ۴۶۹
- خسته نشدن سالک از کوی عشق در خانه محبوب..... ۴۶۹
- تحمل جفاهای طی طریق قرب الهی..... ۴۷۰
- ناله نکردن سالک از درد هجران..... ۴۷۰
- خاکساری و نماز و کور نمودن چشمان شیاطین جنی و انسی..... ۴۷۱
- شام هجران و صبح وصال..... ۴۷۲
- ایثار اشک..... ۴۷۲
- مرد راه بودن..... ۴۷۳
- سراجة مجاز..... ۴۷۳
- کتمان سرّ حتی از خوبان قشری نگر..... ۴۷۴
- پیمودن راه بلا و نیستی و فنا..... ۴۷۵
- ستر سزانا هلان..... ۴۷۵
- دعای اهل دل و رهایی از تصرفات شیطانی..... ۴۷۶
- قدم گذاشتن در وادی سیر و سلوک الی الله..... ۴۷۶
- شستشوی دل با اشک دیده..... ۴۷۸
- محروریت چشم آلوده نظر از دیدار حضرت جانان..... ۴۷۸
- خود را از غیر حضرت جانان خالی نمودن..... ۴۷۹
- عشق فرشته و عشق آدم..... ۴۷۹
- اُنس با کلمات اساتید طریق..... ۴۸۰
- مقام رضا به قضای الهی..... ۴۸۱
- حجاب خودیت موهوم..... ۴۸۲
- عید سعید فطر و عیش و شادی حقیقی..... ۴۸۲
- عشرت شبگیر داشتن سالک..... ۴۸۳
- سرپیچی نکردن از دستور العمل‌های اساتید طریق..... ۴۸۳
- سرگرم نشدن به شیرینی‌های اعتباری..... ۴۸۴
- برکنار شدن از اهوای نفسانی..... ۴۸۵
- سوزها و سوختن‌های سالک..... ۴۸۵
- توجه‌گیری از سیر و سلوک..... ۴۸۶
- پرسش از حکایات عشق و ورزی و وفاداری سالک..... ۴۸۷
- نقدینه عمر سالک..... ۴۸۷
- خالی بودن ضمیر سالک از غیر حضرت دوست..... ۴۸۸
- مَرکب مناسب سالک..... ۴۸۹
- قناعت‌پیشگی سالک در عالم دنیا..... ۴۸۹
- بی‌توجهی سالک به فضل و دانش خویش..... ۴۹۰
- توسلات سالک طریق لقای الهی..... ۴۹۱
- چشم‌پوشی سالک از عطایای خلق و اکتفا نمودن به رضای الهی..... ۴۹۱
- توجه شهودی و عروج اعمال و اذکار ظاهری..... ۴۹۲
- پرهیز از معاشرت و همنشینی با اهل ریا..... ۴۹۲
- بهشت بی دیدار دوست..... ۴۹۳
- عبرت‌آموزی از سود و زیان دنیا..... ۴۹۴

درس آموزی سالک از جریان آب.....	۴۹۴	نزاع بر سر داده و نداده دنیا.....	۵۰۹
ارزش نعمت وصال حضرت جانان.....	۴۹۵	بنده و پایبندی به لوازم بندگی.....	۵۱۰
رسم عاشقی.....	۴۹۵	بر خورداری سالک از سرمایه عظیم بندگی.....	۵۱۰
مدال پرافتخار غلامی شاه جهان را بر سینه داشتن.....	۴۹۶	بهر برداری سالک از نقد وقت و عمر خویش.....	۵۱۱
کیمیای زیارت قبر هشتمین امام.....	۴۹۷	مراقبه دائمی سالک و بهره مندی شدن از اسرار عالم.....	۵۱۲
مشایعت عملی حضرت امام علی <small>علیه السلام</small>	۴۹۷	دلدادگی و وادادگی به دنیا.....	۵۱۲
همت سالک و سر حلقه رندان جهان بودن.....	۴۹۸	مانعیت آهوای نفسانی در سیر عبودی.....	۵۱۳
توسل و پناه خواهی سالک از اولیای الهی.....	۴۹۸	عبور از موانع سیر با مراقبه دقیق و شدید.....	۵۱۳
آراستن باغ وجود خویش.....	۴۹۹	عافیت دنیوی و اخروی و معنوی.....	۵۱۴
توحید در توکل.....	۵۰۰	معاشرت سالک با سر مستان عاشق پرور.....	۵۱۵
اعتماد نکردن سالک به جد و جهد خویش.....	۵۰۱	آشنا شدن سالک با بخت ربانی و ملکوتی خویش.....	۵۱۵
قناعت نمودن سالک به داده الهی و رزق مقسوم.....	۵۰۱	پیشانی نمودن حوادث روزگار.....	۵۱۶
خواطر جدا کننده سالک از حضرت دوست.....	۵۰۲	عبور سالک از پس مانع و بلندی های عالم طبیعت.....	۵۱۷
معاشرت با اولیای الهی و بهره مندی از آنها.....	۵۰۳	حلقه بندگی رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> را بر گوش داشتن.....	۵۱۸
مراقبه سالک در سه ماه رجب و شعبان و رمضان.....	۵۰۳	جاماندن سالک از قافله عشاق.....	۵۱۸
کوشا بودن سالک در انجام دستورات اولیای الهی و اساتید راه.....	۵۰۴	مژده عفو و رحمت و وصال الهی به سالکین طریق.....	۵۱۹
راه پی بردن به رازهای نهان عالم.....	۵۰۵	جدیت و کوشش سالک در طلب وصال حضرت جانان.....	۵۲۰
دوری گزیدن سالک از نااهلان.....	۵۰۵	پرهیز سالک از اهل دنیا و طالب آن.....	۵۲۰
نظر و توجه به غیر حضرت جانان نداشتن.....	۵۰۶	هوای مهر و دوستی محبوب، نجات بخش سالک.....	۵۲۱
احتیاج سالک به لطف و مدد الهی.....	۵۰۶	آسان گرفتن امور دنیوی.....	۵۲۱
غم بیهوده و کوشش بی فایده نسبت به رزق معنوی.....	۵۰۷	مراقبه سالک و محرم راز شدن.....	۵۲۲
بهره مندی سالک در بهشت رضوان از نعمت ولایت.....	۵۰۷	دوری نمودن سالک از خودنمایی.....	۵۲۳
انقطاع تام الی الله.....	۵۰۸		
سرافکندگی بنده از بی حاصلی عمر خویش.....	۵۰۹		

- ۵۴۰..... سیر و سلوک الی الله با پای لنگ
- ۵۴۱..... صلاح سالک
- ۵۴۱..... طریق رها شدن از ظلمت کده عالم طبیعت
- ۵۴۲..... شرط قدم گذاشتن در قدمگاه اولیای الهی علیهم السلام
- ۵۴۲..... نیازمندی سالک به استاد طریق
- ۵۴۳..... التزام عملی سالک به مقتضای عاشقی
- ۵۴۴..... به جان خریدن سختی های عشق ورزی
- ۵۴۴..... حجاب توجه به خود
- ۵۴۵..... مهر شاه جهان را در دل داشتن
- ۵۴۵..... تنهارضای الهی را در نظر داشتن
- ۵۴۶..... ضرورت بر طرف نمودن مانع پرواز
- ۵۴۷..... دست توسل به دامن اولیای الهی زدن
- ۵۴۷..... موهبت عاشقی و مجاهده سالک
- ۵۴۸..... قوت بخشی حضرت محبوب به همت سالک
- ۵۴۸..... ظهور ص از ریا و شرک
- ۵۴۹..... بی زاری از غم و وفاداری سالک
- ۵۴۹..... بهره‌مندی سالک از فرصت‌های زودگذر
- ۵۵۰..... دست برداشتن از زال نوعروس
- ۵۵۰..... اکسیر گدایی در خانه حضرت دوست
- ۵۵۱..... باده‌نوشی و غم امور فانی را نخوردن
- ۵۵۲..... وفانمودن سالک به عهد عبودیت ازلی
- ۵۵۲..... بی توجهی سالک به پندهای زاهدان خشک
- ۵۵۳..... سودمندی عمر گرنامه‌ی
- ۵۵۳..... دوستی نمودن با فانیان در گاه حضرت دوست
- ۵۵۴..... غم زمانه و غفلت یافتن سالک
- ۵۵۴..... دست‌یابی سالک به سلطنت حقیقی
- ۵۵۵..... اختیار نمودن استاد آگاه به رموز عشق
- ۵۵۶..... حجاب از چهره فطرت خویش برداشتن
- ۵۲۳..... دل خونین و لب خندان سالک
- ۵۲۴..... سخنی چون در که باید به گوش خود بیاویزی
- ۵۲۴..... دستیابی سالک به گوهر معرفت
- ۵۲۵..... سوزاندن تعلقات عالم طبیعت
- ۵۲۵..... مخفی نگهداشتن اسرار و رموز خویش
- ۵۲۶..... سر بر آستان امام زمان علیه السلام ساییدن
- ۵۲۶..... سز راه‌یابی به هر مقام و منزلت معنوی
- ۵۲۷..... غنیمت دانستن فرصت‌ها و امروز و فردا نکردن
- ۵۲۸..... جنگ و جدال و ستیز بر سر دنیای دون
- ۵۲۸..... دو مانع مهم سلوکی و غنیمت دانستن نشاط و جوانی
- ۵۲۹..... طریق بهره‌مندی از محبت و امداد شاه جهان
- ۵۳۰..... اشک خالصانه چاره ساز ریاکاری
- ۵۳۰..... سه نعمت مهم در سیر و سلوک
- ۵۳۱..... اسیر دنیای هیچ در هیچ نشدن
- ۵۳۲..... بهره‌مندی از کیمیای رفیق طریق
- ۵۳۳..... غنیمت دانستن خلوت و فرصت
- ۵۳۴..... استاد راه و دلیل خیر
- ۵۳۴..... برپا نمودن پرده سرای عشق با حضرت جانان
- ۵۳۵..... همیشگی نبودن فرصت‌ها
- ۵۳۶..... مُراد ی غیر از حضرت محبوب نداشتن
- ۵۳۶..... حیات بخشی امید به وصال
- ۵۳۷..... به جای آوردن رسم عبودیت
- ۵۳۷..... سز عزیز شدن در نزد خلق
- ۵۳۸..... سز بر طرف نشدن حجاب‌ها و قبول نشدن مراتب بندگی
- ۵۳۹..... کتمان سز و انگشت‌نمای دیگران نشدن
- ۵۳۹..... شرط صدق در عاشقی



حضور سالک در مجمع اهل ذکر..... ۵۵۶	منصب عاشقی و داشتن دید تو حیدی..... ۵۷۳
عزم دیار حقیقی و وطن اصلی خود را داشتن..... ۵۵۷	بهره برداری کامل از سرمایه های زندگی..... ۵۷۳
پیدا نبودن کار عمر و بهره گیری از فرصت ها..... ۵۵۸	دام های غفلت ساز..... ۵۷۴
مداومت سالک در طی طریق عاشقی..... ۵۵۸	بهره نبردن از گل جوانی و نفحات الهی..... ۵۷۵
حجاب تعلق به تن..... ۵۵۹	محرومت از شهود جمال گل آرای حضرت دوست..... ۵۷۵
رها شدن سالک از قفس عالم خاکی..... ۵۶۰	مواجهه سالک با خطرات..... ۵۷۶
آزاد شدن سالک از تعلقات دست و پا گیر..... ۵۶۰	شایستگی پیدا کردن برای قرب حضرت جانان..... ۵۷۷
حجاب انانیت..... ۵۶۱	استقامت و استواری سالک..... ۵۷۷
راحتی و آسایش جان..... ۵۶۱	رها شدن سالک از تعلق به دانش و فضل..... ۵۷۸
امید سالک به رها شدن از وحشت سرای دنیا..... ۵۶۲	راهیابی سالک به گنج حسن بی پایان دوست..... ۵۷۸
تبعیت از امام عصر <small>علیه السلام</small> طریق انقطاع الی الله..... ۵۶۳	بهر شک طهارت بخش سالک..... ۵۷۹
فتح باب معنوی و آرامش حقیقی..... ۵۶۳	بهره نبردن از آثار گناهان و غفلات..... ۵۸۰
زاد راه سالک..... ۵۶۴	خوشنودی و شادمانی حقیقی..... ۵۸۰
اشک روان و راهنمای پاک..... ۵۶۴	اعتماد نکردن سالک به دیگران..... ۵۸۱
شرط بهره مندی از آب حیات بقا..... ۵۶۵	عید فطر و بهره مندی سالک از ماه صیام..... ۵۸۱
بهره مندی سالک از اساتید طریق..... ۵۶۶	شکر بهره مندی از هدایت های استاد طریق..... ۵۸۲
شرمندگی سالک از ادعای کرامت و حُرق عادت..... ۵۶۶	پیروی از طریقه اهل کمال..... ۵۸۳
اقدام به موقع سالک..... ۵۶۷	همت طلبی سالک از رفیقان راه..... ۵۸۳
وفای سالک به عهد عبودیت ازلی..... ۵۶۷	هراس نداشتن سالک از مشکلات طریق..... ۵۸۴
طریق رهایی از فتنه های جهان خاکی..... ۵۶۸	نظر بر مهر سالک به خلق خدا و نیاز زدن آنها..... ۵۸۴
راهنمایی طلبی از اساتید راه..... ۵۶۹	کناره گیری سالک از حرص و آزمندی..... ۵۸۵
عرضه نمودن حاجت به نزد قاضی الحاجات..... ۵۶۹	راهنمایی استاد کامل به مقام احدیت..... ۵۸۶
چاره ساز دل سرگشته هجران کشیده..... ۵۷۰	ملازمت سالک با قرآن..... ۵۸۶
کمال کویته نظری..... ۵۷۰	دریدن جامه زهد ریایی..... ۵۸۷
خاکساری سالک عاشق..... ۵۷۱	رهایی سالک از خجالت زدگی جهان اخروی..... ۵۸۸
کمالات را از خدا دیدن و به دام شرک نیفتادن..... ۵۷۲	کناره گیری سالک از تعلقات..... ۵۸۸
شرط عروج و پرواز سالک..... ۵۷۲	چاره گسسته شدن از تعلقات..... ۵۸۹

نسیم گره گشا

- پاسبانی سالک مراقب از حرم دل ۵۸۹
- چاره غم بی انتهای زمانه ۵۹۰
- نیاز مندی سالک به راهنمای طریق ۵۹۱
- نیاز مندی سالک به استاد راه رفته ۵۹۱
- مصاحبت عذاب آور ۵۹۳
- رهایی سالک از دام تعلقات ۵۹۳
- غربت حقیقی و رها شدن از آن ۵۹۴
- شکایت سالک از تندى های استاد طریق ۵۹۵
- گذشت سالک از حجاب های ظلمانی و نورانی ۵۹۶
- استماع غزل های عارفانه همراه با صدای خوش ۵۹۶
- حراست سالک از حرم دل ۵۹۷
- بالاترین سلطنت پادشاه ۵۹۸
- عاقبت عاشقی و سیر و سواد الهی ۵۹۸
- بی اعتنائی سالک به ملامت بی مایه ۵۹۹
- پایان دادن به غم فراق ۵۹۹
- چاره ساز قبض و هجران سالک ۶۰۰
- علت محرومیت سالک از دیدار حضرت دوست ۶۰۱
- نیاز مندی سالک به راهنمایی استاد برای غلبه در جهاد اکبر ۶۰۱
- نیاز مندی سالک به استاد پر حوصله غیر عجول ۶۰۲
- برگشتن سالک از راه رفته به طی طریق عشق ۶۰۳
- ستر بهره مندی از گنج غم عشق حضرت جانان ۶۰۴
- مُهر کردن باب دل ۶۰۴
- تسلیم خواسته حضرت محبوب بودن ۶۰۵
- نادیده گرفتن رفتار و گفتار بدگویان زمانه ۶۰۶
- ترک عیبجویی ۶۰۶
- مراقبت سالک از افتادن در قید تجمل و تکلف ۶۰۷
- ناخوش نشدن از بدگویی و رفتار سوء دیگران ۶۰۷
- گرامی داشتن هواداران کوی حضرت جانان ۶۰۸
- طریق تصرف در شیطان و به زیر فرمان بردنش ۶۰۸
- راه آورده نشدن از غم های جهان ۶۰۹
- مانع پرواز سالک به عالم اصلی خود ۶۱۰
- بهره مندی سالک از ابر هدایت ۶۱۰
- استقامت سالک بر طی طریق فطرت توحیدی ۶۱۱
- سر مایه سالک در هر دو جهان ۶۱۱
- بهترین تقوا برای سالک ۶۱۲
- وفادارترین دوست سالک ۶۱۳
- ناگزیری سالک عاشق از سوختن در هوای معشوق ۶۱۳
- ناگزیری سالک از همت بلند دائمی ۶۱۴
- ستر رسیدن به رضای قضای الهی ۶۱۴
- بهره مندی از هدایت ۶۱۵
- استاد سالک از دلیل راه ۶۱۶
- ستر گشوده شدن باب معنا به روی سالک ۶۱۶
- عدم پیروی سالک از طریقه اکثریت خلق ۶۱۷
- مراقبت از ابتلای به تفرقه خیال و پریشان خاطری ۶۱۸
- قرین نمودن طلب به عشق ۶۱۸
- مصلحت سالک طریق قرب الهی ۶۱۹
- حریت سالک و آزادگی اش از خلق ۶۲۰
- صرف نمودن نعمت جوانی در راه حضرت جانان ۶۲۱
- طریق بهره مند شدن از لذت انس با حضرت دوست ۶۲۱
- ارزش دوستان پند پذیر ۶۲۲

- طریق دفع موانع طی طریق عشق..... ۶۲۲
- صدق در طریق بندگی..... ۶۲۳
- شکفته شدن غنچه وجودی سالک..... ۶۲۳
- حجاب اثنیّت و خودبینی..... ۶۲۴
- پایان دهنده به تمام آرزوهای سالک..... ۶۲۵
- از دست ندادن فرصت عاشقی..... ۶۲۵
- اعتنام مصاحبت با اولیای الهی..... ۶۲۶
- بی توجهی سالک به نصایح عالمان بی بهره از معارف..... ۶۲۷
- مردیزدان شدن..... ۶۲۷
- راه یافتن به خلونگه خورشید حقیقی..... ۶۲۸
- کناره گیری سالک از پیمان شکنان..... ۶۲۸
- اسیر عشق گردیدن..... ۶۲۹
- فرصت ها را دریاب..... ۶۳۰
- ترک خواب غفلت و باده نوشی شبانه..... ۶۳۰
- عزم سالک بر کار صواب..... ۶۳۱
- وصال یار از طریق دعا..... ۶۳۱
- شستشوی غبار کدورت از چهره جان..... ۶۳۲
- دل کندن سالک از تعلقات دنیوی و اخروی..... ۶۳۲
- سالک عرش آشیان..... ۶۳۳
- سز نرنجانیدن و نرنجیدن..... ۶۳۴
- مانع راهیابی سالک از عالم ظاهر به عالم باطن..... ۶۳۵
- راه نجات سالک از مهالک..... ۶۳۶
- بی صبری سالک در بلای هجران..... ۶۳۷
- برترین پند به سالکین..... ۶۳۷
- شیرین ترین فکر و خوشترین ایام عمر..... ۶۳۸
- بی توجهی سالک به سخنان بی بهره گان از معارف..... ۶۳۹
- پشت پازدن سالک به امور ناپایدار..... ۶۳۹
- سیر و سلوک و تحمل سوختن..... ۶۴۰
- مردن سالک در ناکامی..... ۶۴۰
- عقل و عشق..... ۶۴۱
- انس سالک با حکایات جان پرور ارباب معرفت..... ۶۴۲
- دوری کردن سالک از عبادات خشک ریایی..... ۶۴۲
- خون بهای وصال حضرت دوست..... ۶۴۳
- در سر داشتن هوای خدمت حضرت جانان..... ۶۴۳
- راحتی و آسایش سالک..... ۶۴۴
- دست یابی سالک به گنج حقیقی و سلطنت پایدار..... ۶۴۵
- راهیابی سالک به دولت وصال..... ۶۴۵
- عبادت و پاکی ضمیر سالک..... ۶۴۶
- پناه بردن سالک به باده فروشان..... ۶۴۶
- پاک کردن خروار گناه از نامه اعمال..... ۶۴۷
- شرمندگی سالک در روز عید فطر..... ۶۴۷
- نشان دادن بذرفا و مهر در کهنه کشتزار دنیا..... ۶۴۸
- درس آموزی سالک از پیر مغان..... ۶۴۹
- درس گرفتن سالک از مَه نو..... ۶۴۹
- ضرورت مجاهده دائمی و بندگی خالصانه..... ۶۵۰
- فانی گشتن و از خود بریدن سالک..... ۶۵۱
- ارزش انسان کامل..... ۶۵۲
- مانع پندپذیری سالک..... ۶۵۳
- کاشتن بذرفا در مزرعه جان..... ۶۵۳
- استقامت در سیر عبودی..... ۶۵۴
- آزرده نشدن سالک از بدگویی بدگویان..... ۶۵۵
- مراقبه پیوسته سالک..... ۶۵۵
- عشق ورزی بی ملامت..... ۶۵۶

- ۶۷۳..... پیروی سالک از طریقه مردان راه خدا
- ۶۷۴..... آزادگی سالک از خواب و خور
- ۶۷۴..... جدیت سالک در سلوک الی الله
- ۶۷۵..... تحقق آرزوی وصال حضرت دوست
- ۶۷۵..... دوری سالک از خودبینی و خودرایی
- ۶۷۶..... صدرنشینی سالک
- ۶۷۶..... صرف نظر نمودن سالک از هستی خیالی و مجازی خویش
- ۶۷۷..... از دست ندادن فرصت عاشقی
- ۶۷۸..... بهره‌برداری سالک از سرمایه‌های سلوک
- ۶۷۸..... ستر محرومیت از تخلق به اخلاق الهی
- ۶۸۰..... تحمل خار گل
- ۶۸۰..... بی توجهی سالک به وسوسه‌های عقل
- ۶۸۱..... محرومیت خودبین مغرور از اسرار عشق
- ۶۸۲..... محمود بر عقل و بی خبری از عشق
- ۶۸۲..... محرومیت و مستی عشق
- ۶۸۳..... دم زدن از عشق و بیگانگی از عمل عاشقانه
- ۶۸۳..... ستر محرومیت سالک از درگاه حضرت محبوب
- ۶۸۴..... اصلاح گذشته عمر و مراقبت از باقیمانده آن
- ۶۸۵..... سیر و سلوک و رندی در عهد جوانی
- ۶۸۵..... کتمان نمودن اسرار عشق از مدعیان بی خبر
- ۶۸۶..... بهره‌برداری سالک از ناداری‌های خویش
- ۶۸۶..... ستر محرومیت بنده از معرفت الهی
- ۶۸۷..... نگاه سالک موحده به حوادث روزگار
- ۶۸۸..... از دست ندادن فرصت عاشقی
- ۶۸۸..... پیروی سالک از طریق رندان عاشق
- ۶۸۹..... خودپرستی بزرگترین مانع طی طریق
- ۶۹۰..... تحمل رنج عاشقی، راه‌هایی از تعلقات
- ۶۵۷..... حضور سالک در کلاس درس عشق
- ۶۵۸..... شرمندگی سالک از زنده ماندن بی یاد دوست
- ۶۵۸..... شکر گزاری سالک در پیروی نمودن از خواجه عالم
- ۶۵۸..... ستر محرومیت سالک از مشاهده جمال حضرت یار
- ۶۵۹..... طریق مستجاب شدن دعای سالک
- ۶۵۹..... شستشوی کامل جان از تعلقات عالم خاکی
- ۶۶۰..... آلوده نساختن جان به مظاهر عالم خاکی
- ۶۶۱..... سیر و سلوک الی الله در سن پیری
- ۶۶۱..... بهره‌مندی سالک از دنیا و بی تعلقی به آن
- ۶۶۲..... خودبینی، مانع اصلی شهود سالک
- ۶۶۲..... بهره‌مندی سالک از باقی ماندن در راه
- ۶۶۳..... تمنای صبر نمودن سالک از حضور در راه و رسم سلوک الی الله
- ۶۶۴..... مواجهه سالک موحده با ابتلائات
- ۶۶۵..... جارو نمودن خانه دل از اغیار
- ۶۶۶..... بلند همتی اهل معرفت
- ۶۶۷..... عمر جاودان بی لقای دوست
- ۶۶۷..... گدای دائمی کوی حضرت جانان بودن
- ۶۶۸..... صاحب‌خانه جویی سالک
- ۶۶۸..... بنده بودن و بندگی نمودن
- ۶۶۹..... پندپذیری سالک از پیران طریق
- ۶۶۹..... جایگاه بلند عشق و التزام سالک به لوازم آن
- ۶۷۰..... ارزش سالک و غم دنیای دون را نخوردن
- ۶۷۰..... استقامت سالک در طی طریق خواجه عالم
- ۶۷۱..... باخبر شدن سالک از عالم فطرت خویش
- ۶۷۲..... نیازمندی جامعه به اساتید طریق

هم‌آوایی سالک با مرغان سحرخوان..... ۶۹۱	طریق تسلط پیدا کردن سالک بر شیطان..... ۷۰۷
بی‌توجهی سالک به فراق و وصال و توجه به	اظهار نیاز و فقر سالک، در پیشگاه حضرت
رضای دوست..... ۶۹۲	محبوب..... ۷۰۸
طریق دستیابی به رستگاری حقیقی..... ۶۹۲	اظهار وجود نمودن و محروم شدن از مقام قرب ۷۰۸
بازگشت سالک به سیر و سلوک الی الله..... ۶۹۳	رهایی سالک از سرگردانی در عالم طبع..... ۷۰۹
بهره‌مندی سالک از بهار زندگی..... ۶۹۳	محرومیت ناز پروردگان از طی طریق عاشقی ۷۱۰
تحمل تلخی موعظه..... ۶۹۴	شرط مصاحبت سالک با حضرت دوست... ۷۱۰
آرامش سالک در برابر مقدرات الهی..... ۶۹۴	عیش سالک در دو عالم..... ۷۱۱
پیش از مرگ در فکر سبب بودن..... ۶۹۵	دل بستن به کثرات..... ۷۱۱
معاشرت سالک با اولیا و اتقیا..... ۶۹۵	دستیابی سالک به عزت و شرف حقیقی..... ۷۱۱
دَم زدن از سیر و سلوک الی الله..... ۶۹۶	طریقیت داشتن عشق و موضوعیت داشتن
پاکسازی لوح جان از تعلق و توجه به ماسیوم الی الله	معشوق..... ۷۱۲
توکل نمودن سالک به حضرت محبوب..... ۶۹۷	خلعت چشمگیر سالک در سیر الی الله..... ۷۱۳
بهره‌مندی سالک از فصل بهار..... ۶۹۷	از میان برداشتن حجاب گناه..... ۷۱۳
بهره‌مندی سالک از عاریه‌های عالم فانی..... ۶۹۸	شکستگی سالک عالم در کوی عشق..... ۷۱۴
خزینه‌داری میراث‌خوارگان در نزد اهل طریق ۶۹۹	دستگیری سالک از افتادگان..... ۷۱۵
وای به حال دنیا زدگان..... ۷۰۰	خطرات مقام و منصب‌های دنیوی..... ۷۱۵
محرومیت بخیل از مقام قرب الهی..... ۷۰۰	دوری کردن سالک از کشمکش‌های عالم
لذت انقطاع الی الله..... ۷۰۱	طبیعت..... ۷۱۶
ارزش دیدار و وصال حضرت جانان..... ۷۰۱	قناعت‌پیشگی سالک..... ۷۱۷
لذت وصال و اندوه فراق..... ۷۰۲	مصاحبت سالک با طبیب روشن ضمیر..... ۷۱۷
صبوری نمودن سالک عاشق در فراق معشوق ۷۰۳	نیاز ضروری سالک به مرشد طریق..... ۷۱۸
عبرت‌گیری سالک از اهل دنیا و دلبستگان	قابلیت‌سازی اشک دیده..... ۷۱۸
به آن..... ۷۰۴	احتیاجات پنج‌گانه سالک..... ۷۱۹
بهره‌مندی سالک از سلطنت حقیقی..... ۷۰۴	بهره‌گیری سالک از کُنُج انعزال..... ۷۲۰
پندی راهگشا از دهقان سالخورده..... ۷۰۵	بهره‌مندی سالک از جمال و کمال حضرت
بهترین زمان برای سیر و سلوک..... ۷۰۶	جانان..... ۷۲۱
تحمل جفای رقیبان..... ۷۰۶	صبر پیشگی سالک عاشق..... ۷۲۱

- طریق زدودن غم در هنگام مواجهه با نامالایمات ۷۲۲
 بهره‌مندی از هدایت‌های استاد در فتنه‌ها و
 ۷۳۶ هدر ندادن کیمیای همت به پای دنیای دون. ۷۳۶
 ۷۳۷ سز شرافت آدمی بر همه موجودات..... ۷۳۷
 ۷۳۸ بهره‌برندگان از دنیای فانی..... ۷۳۸
 ۷۳۸ کلید گنج مقصود..... ۷۳۸
 ۷۳۹ اربعین‌گیری سالک..... ۷۳۹
 ۷۳۹ مقامات معنوی و انگشتر سلیمانی..... ۷۳۹
 ۷۴۰ بت‌شکنی سالک..... ۷۴۰
 ۷۴۰ ادب نسبت به سالکین طریق قرب الهی..... ۷۴۰
 ۷۴۱ مزین شدن سالک به شهو و فقر و فنای مطلق. ۷۴۱
 ۷۴۲ نیازمندی سالک به خضر راه..... ۷۴۲
 ۷۴۲ دستیابی به سلطنت فقر..... ۷۴۲
 ۷۴۳ مفتاح مشکل‌گشایی..... ۷۴۳
 ۷۴۳ چشم‌پوشی سالک از دنیا و فریبندگی هایش. ۷۴۳
 ۷۴۴ تبعیت از هوای نفس، بالاترین مانع سالک. ۷۴۴
 ۷۴۴ خطر مصاحبت با دوست بد..... ۷۴۴
 ۷۴۵ صلوات بر مصائب فراق..... ۷۴۵
 ۷۴۵ همدلی و همدمی با استاد طریق و دوستان
 ۷۴۶ خیر خواه..... ۷۴۶
 ۷۴۶ تجرد سالک از عالم طبیعت..... ۷۴۶
 ۷۴۷ طی طریق گذشت..... ۷۴۷
 ۷۴۷ مشکلات طاقت‌فرسای طی طریق عاشقی.. ۷۴۷
 ۷۴۸ قدم گذاشتن آسایش طلبان در سیر و سلوک
 ۷۴۸ الی الله..... ۷۴۸
 ۷۴۸ محرومیت کامروایان و نازپروردگان از سیر و
 ۷۴۸ سلوک..... ۷۴۸
 ۷۴۹ راهیابی سالک به غرض‌غایی از خلقت بشر ۷۴۹
 ۷۴۹ طریق دستیابی به گوهر عشق..... ۷۴۹
 ۷۵۰ حجاب مایی و منی..... ۷۵۰
- ۷۲۲ حوادث زمانه..... ۷۲۲
 ۷۲۳ کتمان سیر از خامان ره‌نرفته..... ۷۲۳
 ۷۲۳ تحمل رنج چیدن گل مُراد..... ۷۲۳
 ۷۲۴ ناامیدی سالک از گردش روزگار..... ۷۲۴
 ۷۲۴ تعلق نداشتن سالک به خود و داشته‌هایش.. ۷۲۴
 ۷۲۵ مانع ذوق حضور..... ۷۲۵
 ۷۲۶ بی‌توقعی سالک از جهان‌گذران..... ۷۲۶
 ۷۲۶ آمدن و رفتن ماه رمضان در نظر سالک..... ۷۲۶
 ۷۲۷ نیازمندی سالک به مرشد مسیح‌دم..... ۷۲۷
 ۷۲۷ چشم‌پوشی سالک از دنیا و آخرت..... ۷۲۷
 ۷۲۸ دوام عیش عاشق..... ۷۲۸
 ۷۲۸ تنها تحفه سالک عاشق به محضر خضر..... ۷۲۸
 ۷۲۸ معشوق..... ۷۲۸
 ۷۲۹ توشه‌برداری سالک از طراوت و نشاط جوانی ۷۲۹
 ۷۲۹ تطهیر دل از نفاق و شرک خفی..... ۷۲۹
 ۷۳۰ فریفته نشدن به نعمت‌های دنیوی..... ۷۳۰
 ۷۳۱ بوییدن گل کامیابی..... ۷۳۱
 ۷۳۱ دوپند راه‌گشا و پر سود..... ۷۳۱
 ۷۳۲ قابل ساختن آینه دل برای شهود..... ۷۳۲
 ۷۳۲ مراقبت سالک از عمر گرنامه..... ۷۳۲
 ۷۳۳ رهایی سالک از حجاب کبر و خودبینی..... ۷۳۳
 ۷۳۴ خواب عدم و هشیاری سالک..... ۷۳۴
 ۷۳۴ غفلت سالک از باددی..... ۷۳۴
 ۷۳۵ قابل اعتماد نبودن دلربایی‌های دهر..... ۷۳۵
 ۷۳۵ تخلیص جان از غیر حضرت جانان..... ۷۳۵
 ۷۳۶ طریق دستیابی سالک به وصال حضرت دلدار ۷۳۶



۷۵۰	یاد راهگشای حضرت جانان.....
۷۵۱	عشق ورزی عالم هستی به حضرت جانان...
۷۵۱	قابلیت سالک عاشق برای وصال معشوق ..
۷۵۲	راهگشایی تهجد و سحر خیزی برای سالک
۷۵۲	بهره‌مندی سالک از هنر عشق.....
۷۵۳	هدر ندادن عمر عزیز در بطالت.....
۷۵۳	نجات بخشی دعای نیمه شب سالک
۷۵۴	دشواری طی طریق عشق.....
۷۵۴	می خوردن و غم نخوردن.....
۷۵۴	هشدار بی به سالکین راه خدا نسبت به اتلاف عمر.....
۷۵۵	قانع نشدن سالک به شیرینی های دنیوی.....
۷۵۵	میان راه.....
۷۵۶	تنبّه سالک از خواب شدید غفلت.....
۷۵۷	آزاد شدن سالک از اسارت در قفس.....
۷۵۷	بهره‌مند ساختن دیگران از عطر و جود خویش.....
۷۵۸	پافشاری و استقامت سالک در سلوک.....
۷۵۹	بی توجهی سالک به سراب دنیا.....
۷۵۹	زبان حال گل با بلبل شوریده.....
۷۶۰	جلوه‌گری معشوق از طریق ملکوت مظاهر.....
۷۶۱	بهره‌گیری سالک از نوبهارهای زندگی.....
۷۶۲	شرط اثر گذاری پند و اندرز.....
۷۶۲	معاملات سودمند سالک.....
۷۶۳	بهره‌گیری سالک از صفحات کتاب آفرینش.....
۷۶۴	واهمه‌ناشتن سالک از مشکلات سیر و سلوک.....
۷۶۴	پرهیز سالک از غم و غصه‌های بی ثمر.....
۷۶۵	بهره‌مندی سالک از انوار الهی.....
۷۶۵	طریق خلاصی سالک از غم دنیا و آخرت.....
۷۶۶	راه‌ریشه کن کردن انیت موهوم.....
۷۶۷	بیرون آمدن سالک از حجاب خود بینی و عبادات قشری.....
۷۶۷	تواضع و شکستگی، رمز موفقیت سالک
۷۶۸	بهره‌مندی سالک از ساعات و لیالی عمر.....
۷۶۹	کتمان نمودن اسرار عاشقی از طیبیان نامحرم.....
۷۶۹	عناد ورزی و ستیزه جویی با سالکان متعهد.....
۷۷۰	کام برداشتن سالک عاشق از دوران عمر خویش.....
۷۷۰	رو آوردن سالک به عبادات لبی خالصانه و عاشقانه.....
۷۷۰	رها شدن سالک از سرگردانی و آشفتگی هجران.....
۷۷۱	بهره‌مندی سالک عاشق از نفعات قدسی معشوق.....
۷۷۲	طریق راهیابی به شهوات.....
۷۷۲	شکفته شدن غنچه و جود سالک.....
۷۷۳	طریق کام جستن.....
۷۷۴	مانعیت عجب ناشی از فضل و دانش.....
۷۷۵	مراتب سیر الی الله.....
۷۷۶	نا امید نشدن سالک از نامه سیاه خودش.....
۷۷۷	خاتمه.....
۷۷۹	فهرست موضوعی.....
۸۰۳	فهرست منابع.....

سخن آغازین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَتَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ
إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ وَأَنَا أَتَوْسَّلُ إِلَيْكَ بِفَقْرِي إِلَيْكَ.

حکایت

در یکی از روزهایی که خدمت استاد عزیزتر از من فقیه عارف، موحد
عظیم‌القدر، صاحب روح لطیف، مرحوم آیه‌الله آقاسید عبدالله جعفری تهرانی^۱
رسیده بودم، خدمتشان عرض کردم که در یادنامه و شرح حال یکی از علمای
مهدب و بزرگوار ساکن در تهران که خود از شاگردان مرحوم علامه‌ی طباطبایی^۲
بوده است، از آقای مطلبی در رابطه با خواجه حافظ^۳ نقل شده که: «می‌گویند
حیات حافظ سه دوره داشته است و در دوره‌ی جوانی واقعاً اهل می و مستی
بوده و دنبال این قضایا بوده و در یک دوره‌ای تعدیل می‌شود و در دوره‌ای دیگر
تحول حال روحی به او دست می‌دهد و ارتقا پیدا می‌کند، و کلمات بلند او،
مربوط به دوره‌ی نهایی حیات او می‌باشد».

۱. به مقدمه‌ی کتاب جام صهبا مراجعه شود.

ایشان پس از شنیدن این مطالب، از شدت ناراحتی، دست خود را بر پیشانی گذاشتند و پس از سکوتی طولانی فرمودند: «این چه طرز سخن گفتن است؟! یکی حافظ رضی الله عنه را اینگونه معرفی می کند و برای او سه دوره ی اینچینی ترسیم می نماید، یکی هم مثل مرحوم علامه ی طباطبایی رضی الله عنه، حیات حافظ را اینگونه تبیین می کند که: «از اشعار حافظ رضی الله عنه ظاهر می شود که سه مرحله داشته است؛ ابتدا سر خود کار می کرده و به جایی نرسیده، بعداً اشخاص باکمال و اهل کمالی را زیاد ملاقات کرده و دست ارادت به آنها نداده کما اینکه می گوید:

عمری است تا من در طلب، هر لحظه گامی می زنم

دست شفاعت هر دمی بر نیک نامی می زنم^۱

و در مرحله ی سوم دست ارادت داده به زین الدین ابوبکر تایبادی و شاه نعمت الله ولی، کما اینکه می گوید:

کرده ام عهد به دست صنمی باده فانی
که دگر کسی بخورم بی رخ بزم آرایی^۲

که این اشعار هم ظاهراً مربوط به مرحله ی سوم است».

مرحوم آیه الله جعفری تهرانی رضی الله عنه پس از نقل کلام مرحوم علامه ی طباطبایی رضی الله عنه فرمودند:

«از اشعار حافظ نیز می توان سه دوره ای این چینی را استفاده نمود که دوره ی اول حافظ، دوره ی بی استادی بوده و سر خود کار می کرده و به جایی نرسیده، دوره ی دوم، دوره ای است که دست ارادت به استاد داده و دوره ی سوم، دوره ای است که به حقیقت و وصال حضرت محبوب رسیده است».

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۵۹.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۶۰.



سپس به ایشان عرض کردم: اینکه غزل‌های حافظ در قهوه‌خانه‌ها و مجالس بزم و عیش خوانده می‌شود و به وی به عنوان یک موحدِ عارف نگاه نمی‌شود، شاید مقصّرش خود ما باشیم که چهره‌ی واقعی حافظ را که سالکی عارف و مجاهدی متہجد و بنده‌ای مراقب و راه‌یافته‌ی به مقام شهود و کمال عبودیت می‌باشد به خوبی معرفی نکرده‌ایم و لذا مرقد مطهرش به جای آنکه زیارتگاه خلق خدا باشد، تفریحگاه مردم شده و نوعاً نمی‌دانند که او ولیّی از اولیای الهی می‌باشد؛ و به نظرم اگر صلاح بدانید لازم است دیوان حافظ از ابتدا تا انتها بررسی شود و هر جا دستورالعمل و یا نصیحتی سلوکی دارد انتخاب و سپس به همان سبک دستورالعمل‌ها نام‌هایی که اساتیدِ طریقی چون عارف کامل، حضرت جمال‌العارفین مرحوم ایاز حسینقلی همدانی و شاگردانشان قدس الله اسرارهم داشته‌اند تنظیم گردد، تا برای سیر و طالبان کمال، مؤثر و راهگشا باشد و چهره‌ی واقعی وی برای مردم، خصوصاً جوانان تشنه‌ی معارف و جویای حقیقت این مرز و بوم تبیین گردد و نگاه‌ها به این ولی خدا که متمکن در توحید بوده است، عوض شود.

ایشان ضمن تصدیق و استقبال از چنین پیشنهادی، توصیه فرمودند که: «این کار را حتماً انجام دهید».

برای آنکه در انجام چنین مأموریتی از امدادهای خواجه حافظ بهره‌مند شوم و از روح لطیفش مدد بگیرم، به حرم حضرت فاطمه‌ی معصومه مشرف شدم و در آنجا تصمیم گرفتم که به شیراز بروم و به زیارت قبر نورانی اش مشرف شوم تا نگارش این کتاب را در کنار مرقد مطهرش آغاز نمایم. اما همین که بوسه بر ضریح حضرت فاطمه‌ی معصومه زدم و به احترام ایشان عقب عقب به سمت ایوان طلا می‌آمدم، ناگهان بر دلم الهام شد که چرا می‌خواهی به شیراز

بیایی، اگر می خواهی از حافظ بهتر مدد بگیری، به جای رفتن بر سر مزار خواجه حافظ در شیراز، به نیابت از حافظ به زیارت حرم امام رضا علیه السلام برو.»
این مطلب ذهنم را درگیر کرد و همینطور که به سمت منزل می آمدم و فکر می کردم، یادم آمد که خواجه حافظ علیه السلام، در یکی از غزل هایش چنین سفارش نموده است که:

ای دل اغلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت لطف اله باش
قبر امام هشتم، سلطان دین رضا از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش
دست نمی رسد که بچینی گلی ز شاخ باری به پای گلبن ایشان گیاه باش^۱

لذا به نیابت از خواجه حافظ علیه السلام به ارض مقدس رضوی مشرف شدم و در کنار بارگاه نورانی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام، نگارش این کتاب را آغاز نمودم و به حمایت غلات زیادی که داشتم برای مدت مدیدی دست از ادامه ی نگارش آن برداشتم تا آنکه تکالیف عبودی دیگرم آسیب نبیند.

در یکی از شبهای زمستانی که معروف به شب یلدا می باشد، فرزندانم اصرار نمودند که برای خود، تفرّلی به دیوان حافظ علیه السلام بزنم، لذا نیت کردم که نظر خواجه حافظ علیه السلام را در رابطه با سرعت بخشیدن به تألیف این کتاب جو یا شوم که وقتی دیوانش را گشودم، با این بیت حافظ راهنمایی شدم که:

سرو چمان من چرا، میل چمن نمی کند
همدم گل نمی شود، یاد سمن نمی کند^۲
و لذا برای اتمام این کتاب دست به کار شدم و به آن سرعت بخشیدم و به

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۲۸.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۰۸.



جمعه و سلطان دین رضوان
از ابن بون و برد آن بارگاه باش



توفیق الهی، همواره از الطاف و امدادهای غیبی خواجه حافظ و اساتید خود
 قَدْسَ اللهُ أَسْرَارَهُمْ در طول اشتغال به تألیف آن بهره‌مند بودم؛ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَهُ
 الْفَضْلُ وَالْمِنَّةُ.

حافظ شناسی

حافظ، ناصح و هدایت‌گری است که اگر نصایح و راهنمایی‌ها و هدایت‌های
 سلوکی اش را اهل سلوک بیاموزند و در عمل به کار بندند، بر صراط مستقیم
 عبودیت خواهند بود و راه دستیابی به گوهر معرفت الهی و کشف معارف
 توحیدی برایشان هموار خواهد شد که خود به این حقیقت اشاره کرده و فرموده:

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ
 به هر طریقت گذر توانی کرد^۱
 و فرموده:

بیا و معرفت از من شنو که در سخنم
 ز فیض روح قُدس، نکته سعادت رفت^۲
 و نیز فرموده:

حدیث عشق ز حافظ شنونه از واعظ
 اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد^۳
 حافظ، سالک راه رفته و استاد دیده و آشنای به فرازها و فرودها و موانع و
 مشکلات طیّ طریق قرب الهی بوده و عارف واصلی است که کلامش ترجمان
 توحید ناب فطری می‌باشد.

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۳۲.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۹۸.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۳۳.

حافظ، درد هجران کشیده‌ای است که به حال سوخته دلانِ طریق توحید آشنا بوده و از غم و رنج سالکان به درد فراق مبتلا شده آگاه می‌باشد. وی، فرازها و فرودها و آلم فراق را لمس کرده و لذت وصال حضرت جانان را چشیده و در گوشه گوشه‌ی دیوانش از آنها سخن به میان آورده، به گونه‌ای که اهل سلوک و طریق توحید، به غزل‌های پرشورش مترنم بوده و از این طریق، با حضرت دلدار حقیقی، رازدلی‌ها کرده و سوز و گدازها داشته و مناجات‌ها نموده و سیلاب‌های اشک به راه انداخته‌اند.

حافظ، بنده‌ی ریاضت کشیده و مجاهدی است که موانع ظهور کمالات فطری را که حجاب گناه و غفلت و آلودگی‌های مادی و تعلقات غیرالهی است کنار زده و هم‌آرا با قلوسیان و ملکوتیان شده و از لطیف‌ترین معارف بلند توحیدی و دقیق‌ترین و عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل غامض عرفانی پرده برداشته و به زیباترین قالب شعری آنها را بیان نموده است.

حافظ، عارفی قرآنی و از اولیای الهی و هم‌آرا با یک دل و زلال قلبی است که نور طهارت و اخلاصش سبب شده که هنر شعری‌اش را حتی قشری‌ترین مردم این دیار با دیده‌ی احترام به آن بنگرند، و چون دیوانش برگرفته‌ی از حقایق و آیات قرآنی است، آن را در طاقچه‌ی خانه‌ی خود و یا در کنار سجاده‌ی نمازشان در کنار قرآن گذاشته و دست بی طهارت به سویش دراز نمی‌کنند و چون کتاب آسمانی، بر آن بوسه زده و بر پیشانی خویش می‌نهند و آن را سروش غیبی دانسته و غزل سرایش را لسان‌الغیب و حافظ قرآن می‌دانند که خود فرموده است:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم^۱

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۲۱.



جمعه هجرت سلطان دین روضه
از بان بوی و برود آن باک‌هاش



و نیز فرموده:

عشقت رسد به فریاد، گر خود پسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی، با چارده روایت^۱

حافظ، انسان برجسته و شاعر چیره دستی است که از پدیدهی شعر که از معجزات حضرت جانان در عالم خلقت و جهان آفرینش است، در عالی ترین و برجسته ترین سطحش برخوردار بوده و توانسته مکنونات و مشهودات قلبی و معارف و حقایق بلند توحیدی و دریافت های خود را در قالب اثرگذارترین رسانه که هنر شعری است عرضه نماید و رسالت خویش را در برابر داشتن نعمت با عظمت ذوق شعری، به خوبی انجام دهد و دلهایی را از خواب غفلت بیدار کند و متوجه حضرت معشوق بی همگان شود.

حافظ، شاعری است که مهر و محبتش با «کَمِ قُرْآنِی» ﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۲ در عمق جان مردم این سرزمین و فراتر از آن نشسته و شعرش در ذهن و بر زبانشان جاری بوده و متعلق به همه ی قرن های بعد از خود و محبوب همه ی قشرها شده است، چرا که سخن حافظ، سخن عشق، و سخن عشق، سخن فطرت بوده و هر اهل دلی که به فطرت توحیدی خویش بازگشته، ستایشگر آن می باشد که خود پرده از این راز برداشته و فرموده:

دلنشین شد سخنم، تا تو قبولش کردی

آری آری، سخن عشق نشانی دارد^۳

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۸۷.

۲. (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، به زودی [خدای] رحمان، برای آنان محبتی [در دلها] قرار می دهد). «سوره ی مریم؛ آیه ی ۹۶».

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۱۷.

حافظ، موحد عارفی است که اشعارش برخواستہ از قلب مصفا و جان پاک و دل طاهر و روح لطیفش می باشد، چرا که انسان آلوده دل و ناپاک قلب، کجا می تواند به خلوتگاه انس با حضرت جانان راه پیدا نماید و با گرد و غبار ناپاکی که بر لوح جان و روحش نشسته، محرم اسرار حضرت جانان گردد؟! و جناب خواجہ، به این حقیقت که از محکمت کتاب و سنت بوده و گام نخستین در عرفان حقیقی اسلامی است اشاره کرده و فرموده:

روی جانان طلبی، آینه را قابل ساز

ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی^۱

حافظ، خود به خواندن غزلیات پرشور توحیدی اش که لبریز از معارف الهی است توصیه نمود. انس با آنها را موجب رفع کدورت‌ها و دلتنگی‌های جهان خاکی و سبب توجه از سراسر دنیا به حضرت جانان دانسته و فرموده:

من خور به شعر بنده که دلتنگی ماب من و اسرار

بعد از کس خایک بر سر اسباب دنیوی^۲

حافظ، شخصیتی است که دو ویژگی مهم و برجسته را در خود جمع کرده است: نخست اینکه از چشمه‌های جوشان و گوارا و زلال شهود و مشاهده و مکاشفه نوشیده و از نعمت معارف بلند توحیدی بهره‌مند شده و حجاب‌های بین خود و حضرت محبوب را دریده و به وصال او سبحانه باریافته و متمکن در توحید گردیده؛ و دیگر اینکه از اسرار و مکنونات ضمیر خویش، با زبان شعر و غزل، در قالب اشارات و اصطلاحات خاص، به گونه‌ای پرده برداشته و سربلند بیرون آمده که هم آنها را از دسترس نامحرمان پوشیده داشته و هم در دسترس

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۶۸.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۴۷.



محرم‌ان راز قرار داده است و غزل‌هایش چنان آرام‌بخش و دلنشین و طوفانی و شورانگیز بوده که مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و از آن سوی مرزها را جذب دیوان پر راز و رمز خویش نموده و خود فرموده:

عراق و پارس گرفتی به شعر خود حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است^۱

حافظ، انسان بلند مقام و قدسی آشیانی است که جز اهل الله و باریافتگان به کمالات عالی‌ی انسانی، دیگران از مقامات روحی و معنوی اش آگاه نبوده و به اسرارش پی نبرده و بی‌خبر از تمکنش در شهود توحیدی می‌باشند و این ناشناخته بودن مقام معنوی را به حساب نیاوردنش، برای او هیچ اهمیت و ارزشی نداشته و تنها چیزی که برایش ارزشمند بوده این است که حضرت دوست او را از غم و اندوه هجران، خلاصی بخشد و به وصال و دیدارش راه داده و در دامن پرمهرش، پذیرایش شده است که در همواره حضرت معشوق را به چنین توفیقی شاکر بوده و به چنین حقیقتی اشاره نموده که:

در شمار آنچه نیاورد کسی حافظ را

شکر، کآن محنت بی‌حد و شمار آخر شد^۲

حافظ، بنده‌ی به کمال رسیده‌ای است که از خود موهوم دست کشیده و عالم خیال و بشریت و جان و حقیقت خویش را به حضرت دوست داده و به مقام نور عزّ اَبْهَج الهی رسیده^۳ و خود پرده از این راز برداشته و فرموده:

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۶۰.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۰۸.

۳. «الْهَبِي وَالْحَقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَج». «اقبال الاعمال؛ ص ۶۸۷ مناجات شعبانیه‌ی حضرت امام علی (علیه السلام)».

منزل حافظ کنون، بارگه کبریاست

دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد^۱

حافظ، عاشق دردمند و هجران کشیده‌ای است که شب تار فراق را به پایان رسانده و به وصال دائمی حضرت محبوب راه یافته و تمکن در آن پیدا کرده و خود به این راز اشاره نموده و فرموده:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد^۲

حافظ، غزل‌سرایی است که منشأ لطافت‌ها و ظرافت‌ها و باریک‌بینی‌هایی که در اشعارش موج می‌زند، درک درست وی از زیبایی‌های دایره‌ی آفرینش و جهان هستی و حال و صانع آن می‌باشد.

حافظ، عارف هنرمندی است که آنچنان در میدان معرفت هنرنمایی نموده که خواصان در بحر کران ناپیدای معرفت الهی را به بُهت و حیرت و تحسین واداشته و آنچنان از اهل دل، دلبری نموده و برینده روح بخش افتاده که رازش را باید در یاد نمودن از جمال و کمال حضرت معشوق بی‌همتا و توجه دادن به او سبحانه جستجو نمود، نه در صرف شیوایی بیان و هنر شعری‌اش که خود فرموده:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش^۳

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۰۳.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۰۲.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۴۹.



و نیز فرموده:

در قلم آورد حافظ، قصه لعل لبش

آب حیوان می رود هر دم ز اqlامم هنوز^۱

حافظ، حافظ قرآنی است که به روخوانی و روان خوانی و تلاوت آن اکتفا نکرده، و در ملکوت قرآن سیر روحانی نموده و از دقایق حکمی و حقایق عرفانی و موهبت های ربانی بهره مند شده و دریافت های خود از کتاب آسمانی و الهامات قرآنی را در قالب کلمات روان و زیبا و شیوا بیان نموده، به گونه ای که دیوان بی بدلی را از خود به یادگار گذاشته و خود فرموده:

ز حافظان جهان کس چه بنده جمع نکرد

حافظ، حافظ قرآن است و قرآن شفای دلها و آرامش دهنده ی دلها؛ و چون شعر او برگرفته ی از معارف قرآنی است، درمان کننده ی دل های درونی و معنوی و آرامش بخش جان آدمی می باشد که خود فرموده:

شفا ز گفته شکر فشان حافظ جوی

که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد^۲

حافظ، سالک متعجد و شب زنده دار متعبدی است که گریه های سحر و مناجات های شبانه و سوز و انابه اش در ظلمت شب، سبب شده که مورد این همه عنایات خاصه ی حضرت جانان قرار گیرد و سرمست روی حضرت دلدار گردد و به مقاماتی معنوی عروج نماید، که خود فرموده:

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۰۸.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ قصیده پنجم.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۵۰.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند^۱

و فرموده:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند^۲

و نیز فرموده:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود^۳

حافظ، عاشق دلداده‌ای است که به خوبی از حکایت و حدیث عشق و ورزی به حضرت مبارک برآمده، به گونه‌ای که دل انگیز بودن غزلیاتش سبب شده که هر سالک و ره‌پوی طریق بر او و هر عارف واصلی که غزل‌هایش را می‌شنود، آن را به خاطر بسپارد تا به موقع و هنگام نیاز، از آن بهره‌برداری کند و خود به این حقیقت لطیف اشاره کرده و فرموده:

حافظ! حدیث عشق تو از بس که دلکش است

نشنید کس از سر رغبت ز بر نکرده^۴

حافظ، شاعری است که اگر غزلیات بی‌رقبیش اینگونه بر سر زبان‌ها افتاده و دست به دست می‌شود، و به شدت توجه عوام و خواص و اهل دل را به خود جلب کرده، سرش آن است که در مقام عشق و ورزی و توصیف حضرت معشوق

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۷۳.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۷۳.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۷۵.

۴. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۹۶.



برآمده و با زبان فطرت توحیدی که فراگیرترین و بی‌مرزترین زبان است سخن گفته و خود پرده از این راز برداشته و فرموده:

حدیث حافظ ای سز و سمن بوی

به وصفِ قدّ تو بالا گرفته است^۱

حافظ، شاعر در قله‌ای می‌باشد که زبان هنری‌اش در خدمت ارزش‌ها و مفاهیم عالی اخلاقی و انسانی و نشر و تبلیغ معارف بلند توحیدی و دعوت به وصال حضرت جانان و دریافت مدال پرافتخار و بی‌بدیل کمال عبودیت و طریق راه‌یابی به آن بوده است.

حافظ، سالک و عارف پیرده‌دست و هنرمندی است که آب لطف توحید و معنویت، آنچنان از غزل‌هایش می‌چکد که حسدورزان و بدخواهانش نمی‌توانند بر آن اشکال و عیبی منطقی و منطقی‌مدل بگیرند و خود، به چنین حقیقتی اشاره کرده و فرموده:

حافظ! چو آب لطف ز نظم تو می‌چکد

حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت^۲

حافظ، به قدری گفتارش دل‌نشین و جذاب است که نه تنها ساحل‌نشینان، تشنه و عاشق گفتار و کلمات و غزلیاتِ حکمی و روح‌بخش و شورانگیزش می‌باشند، بلکه اگر سفینه‌ی گفتارش را به دریا ببرند، ماهیان عاشق جمال جمیل یار نیز از شوق، سراز آب برآوردند تا به بیانات عاشقانه‌اش نسبت به حضرت معشوق گوش فرا دهند و مرواریدها نثار شاعر و شعرش نمایند که خود فرموده:

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۷۵.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۶۷.

ز شوق، سر به در آرند ماهیان از آب اگر سفینهٔ حافظ، رسد به دریایی^۱
حافظ، آنچه را که در اشعار پرمغزش آورده، نتیجه‌ی شکارهایی است که از
طریق شاهین تیزپرواز دیده‌ی دلش به دست آورده و کلامش پیاده شده‌ی همان
مشاهداتش بوده و حقایق نگار می‌باشد، هر چند که بیگانگان از معارف، از هنر
ادبی و الفاظ دلنشین و عبارات زیبایش اقتباس کرده و به آن بسنده نموده‌اند.
حافظ، گفتارش میوه‌های شیرینی از معارف بلند توحیدی است که باید آن را
در این باغ عالم چید و با استفاده‌ی از آن به حضرت محبوبِ علی الاطلاق راه
پیدا نمود که خود به این نکته توجه داده و فرموده:

کَلِكِ حَافِظُ، شِکْرِیْنُ شَاخِ نَبَاتِ اسْتِ بَچِیْنِ

که در این باغ، نبینی ثمری بهتر از این^۲
حافظ، غزل سرای موحیدی است که هر کسی که بعد از وی شعری سروده و
گفتار شیرین و شکرینی داشته، به معنی شکرین و شیرین و پرمحتوا و لبریز
از معارف توحیدی خواجه پرداخته و خود به این حقیقت اینچنین اشاره
نموده که:

نَگَفتی کَسَ بَهِ شِیرِیْنی چو حَافِظِ شِعرِ در عَالَمِ

اگر طوطی طبعش را ز لعل او شکر بودی^۳
حافظ، حافظ قرآن بوده و تخلص شعری خود را حافظ قرار داده و بر چنین
تخلصی به خود می‌بالیده. وی تربیت شده‌ی مکتب اسلام و نمونه‌ی برجسته‌ای
از تربیت‌های قرآنی بوده و در دولت قرآن زیست نموده؛ و عجبین شدن غزلیاتش

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۴۰.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۸۵.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۹۸.



جمرات ششم و سلطان دین روض
از ابن یونس و برد آن با کلاه باش



به حقایق قرآنی سبب شده که قرن‌ها غزل‌هایش بیش از هر شعر دیگری دست به دست شود و عرفا مست اشاراتش شوند و لذتی دوچندان ببرند.

حافظ، عارف بلند مرتبه‌ای است که در عرفان عملی و سیر و سلوک الی الله گام‌های بلندی را برداشته و با استقامت در طی طریق قرب الهی به معرفت شهودی باریافته و غزل‌های جذاب و دلربایش، انعکاسی از ادراکات و احساسات و دریافت‌های عارفانه و تجربه‌های سلوکی اش می‌باشد.

حافظ، عالمی است که علوم رسمی نتوانست عطش معنوی و روح تشنه‌اش را سیراب کند و لذا به آنها اکتفا نکرده و جان تشنه‌ی خود را بار و آوردن به سلوک الی الله و از طریق عرفان عملی و سیر عاشقانه سیراب نموده و خود فرموده است:

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس سینه‌ام به یغما ببرد^۱
حافظ، سالک راه‌رفته و به مقصد رسیده‌ای است که با همه‌ی کمالاتی که دارد، به فقر ذاتی خود پی برده و خود را هیچ دیده و هرآنچه که دارد را از عنایات حضرت دوست و لطیفه‌ی ربانی الهی دانسته و فرموده:

من ارچه حافظ شهرم، بجوی نمی‌ارزم

مگر تو از کرم خویش یار من باشی^۲

حافظ، بنده‌ای است که هر خیر و کمال و جمال و لطافت و زیبایی را از حضرت جانان دیده و او سبحانه را همه‌کاره و خود را هیچ‌کاره می‌بیند و با صراحت تمام پرده از این حقیقت برداشته و اظهار می‌دارد که ظرافت‌ها و

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۵۸.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۹۴.

لطافت‌ها و رمز و راز عشق به محبوب ازلی و معارف بلند توحیدی که در اشعارم مشاهده می‌کنید، همه از حضرت دوست بوده و آن یار شیرین سخن آنها را به من آموخته و بر بیان و بنام جاری ساخته است.

آن که در طرز غزل، نکته به حافظ آموخت

یار شیرین سخن نادره گفتار من است^۱

حافظ، بنده‌ی شاکری است که برخوردار از لذت وصال و نعمت شهود حضرت محبوب بوده و به حکم این آموزه‌ی قرآنی که ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۲ دیگران را نیز از دریافت‌هایش بهره‌مند نموده و با دستورالعمل‌ها و نصایح سلوکی خود در قالب غزلیات شیوایش، ادای حق شکرِ نعم الهی را نموده و فرموده:

شِکْرُ شُکْرِ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِحَقِّهَا
که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند^۳

حافظ، سالک عاشق ثابت‌قدمی است که اهل دل و سالکان طریق عاشقی را به استقامت در سلوک و تحمل ابتلائات و ناهمواریها تشویق می‌نماید.

حافظ نمونه‌ای برجسته از هویت سرزمین ایران اسلامی است که عوام و خواص آن باید به داشتن عارف و غزل‌سرایی اینچنین بر خود بیالند.

حافظ در نگاه فیض کاشانی

حافظ، شاعر عارف و بیداردلی است که مفسر و محدث و عارفی چون مرحوم آیه الله مولی محسن فیض کاشانی^۴ - که مرحوم علامه‌ی طباطبایی^۵

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۱.

۲. (واما نعمت پروردگارت را بازگویی). «سوره‌ی ضحی؛ آیه‌ی ۱».

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۷۳.



بزم شکر و سلطان دین رمن

از جان بوی و برد آن بادگاه باش



بسیار از وی تمجید می‌نموده و فرموده: «این مرد، جامع علوم است و به جامعیت او در عالم اسلام، کمتر کسی را سراغ داریم»^۱ - غزل‌های او را چنین توصیف نموده است که:

ای یار مخوان ز اشعار، الا غزل حافظ
 اشعار بود بی‌کار، الا غزل حافظ
 در شعر بزرگان جمع، کم یافت شود این دو
 لطف سخن و اسرار، الا غزل حافظ
 استاد غزل سعدی است نزد همه کس لیکن
 دل را نکند بیدار، الا غزل حافظ
 صوفیه^۲ بسی گفتند، دُرهای نکونای
 شیرین نبودد بار، الا غزل حافظ
 آنها که تهی دستند، از گفته خود مستند
 کس را نکند هشیار، الا غزل حافظ
 خواص بحار شعر، نادر به کَفَش افتد
 نظمی که بود دُر بار، الا غزل حافظ
 شعری که پسندیده است، آن است که آن دارد
 آن نیست به هر گفتار، الا غزل حافظ
 ای فیض تتبع کن، طرز غزلش چون نیست
 شعری که بود مختار، الا غزل حافظ^۳

۱. مهر تابان؛ ص ۴۳.

۲. صوفیه در اینجا به معنای برگزیدگان می‌باشد.

۳. دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی.

حافظ در نگاه حکیم سبزواری

حکیم متأله و موحد عارف و صاحب علم و عمل و کرامات، مرحوم آیه الله مولی هادی سبزواری که متخلص به «اسرار» می باشد، در رابطه با حافظ و غزلیاتش چنین فرموده است:

همه غرقیم در احسان حافظ	هزاران آفرین بر جان حافظ
لسان الغیب اندر شأن حافظ	ز هفتم آسمان غیب آمد
اساطیر همه، دیوان حافظ	پیمبر نیست، لیکن نسخ کرده
نموده کوکب رخشان حافظ	چه دیوان؟ کز سپهرش جم دیوان
دلیل ساطع البرهان حافظ	هر آن دعوی کلف، مبحر حلال است
چه گوهرهاست در عمان حافظ	ایا غواص در دریای حقیقت!
طریقت با حقیقت آن حافظ	نه تنها آن و حُسنش در نظر ما
جان، در ره دربان حافظ	بیا اسرار! تا ما برفشانیم
سخن پادشاهی اندر شأن حافظ	ببند اسرار! لب را، چون ندارد

حافظ در نگاه آیه الله شیخ عبدالکریم حائری

استاد عارف کامل ما، مرحوم آیه الله شیخ علی آقا پهلوانی تهرانی می فرمودند: «مداح خوش صدا و خوش غزل خوانی بود که غزل را به گونه ای می خواند که مطالب آن را در دل می نشاند.

مرحوم آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی [که مؤسس حوزه ی

۱. دیوان اسرار، کلمات و اشعار فارسی مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، غزل ۱۱۲.
۲. مرحوم استاد ایشان را دیده بودند و نامش را بردند، اما این حقیر نامش فراموش کرده ام.

قم و استاد مراجع بودند] ایشان را هر چند گاهی به اندرونی خود می‌بردند و دیوان خواجه حافظ رحمته را به او می‌دادند و می‌فرمودند: کاری به حرف‌هایی که در بیرون [نسبت به حافظ] می‌زنند نداشته باش و برایم غزلی را بخوان».

سرّ چنین درخواستی آن بوده که نوای دلنشین و لحن خوش، وقتی به غزل پرمحتوا و هماهنگ با ذائقه‌ی فطری ضمیمه می‌شود، موجب قبول جان بنده‌ی حضرت جانان قرار می‌گیرد و کمبودهای درونی وی را ترمیم می‌کند و همانند مناجاتی می‌ماند که وقتی با لحن خوشی خوانده می‌شود، سبب اِتعاظِ مستمع آن می‌گردد و شهد شیرینِ صِدق را نصیب وی می‌کند و جانش را متحوّل می‌سازد و به تعبیر استاد بزرگوار رحمته حکیم متأله، حضرت آیه‌الله جوادی آملی مدظله: «غزل حافظ همیشه می‌ماند و هر چه سن بالاتر برود، انسان با آن بیشتر مانوس می‌شود».^۱

دیوان اشعار حافظ از آن سنخ اشعاری نیست که خواندش در مسجد و در شب جمعه و در ماه مبارک رمضان مکروه باشد، چرا که مرحوم علامه‌ی طباطبایی رحمته می‌فرمایند: «آن شعری که خواندش در مسجد و شب جمعه و ماه رمضان مکروه است، اشعار بی‌فایده می‌باشد، و گرنه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خدمت آن حضرت، شخصی قصیده‌ای خواند و ایشان گوش کردند، و امیر مؤمنان علیه السلام نیز در خطبه‌هایی که در مسجد کوفه می‌خواندند، گاهی استشهاد به شعر می‌نمودند».^۲

۱. عمل عرفانی در پرتو علم و حیاتی؛ ص ۴۸.

۲. ثمرات حیات؛ ج ۱ ص ۱۲۰ «جریان قیس بن عاصم و اشعار حسان، منتهی الآمال، ج ۱ ص ۳۰۹-۳۱۰».

حافظ و آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

حافظ، غزل سرای صاحب دلی است که هر صاحب دل سوخته‌ای، انس با دیوان اشعار و غزلیات پرشورش دارد و حال خود را در آئینه‌ی اشعارش می‌جوید و در کنار سجاده‌ی نماز خود می‌گذارد و مونس گریه‌های نیمه شب و آنیس دل سوخته‌ی خویش می‌داند و به ابیات آن مترنم می‌گردد و در محضر حضرت جانان، سوزها و گدازها سر می‌دهد و بر گونه‌های خویش اشک‌ها جاری می‌سازد تا جایی که حضرت جمال العارفین، مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی با مدد گرفتن از دیوان خواجه حافظ، خواسته‌ی درونی خویش را در قنوت نماز شب با نغمه با حضرت معشوق بی‌همتا در میان می‌گذارد و اشک‌ریزان عرضه می‌کند:

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
ما را ز یاد گلگون خراب کن^۱

علاقه آیه الله قاضی به خواجه حافظ

شیخ عارف کامل ما مرحوم آیه الله پهلوانی می‌فرمودند: «از مرحوم علامه‌ی طباطبایی در یکی از جلسات خصوصی که با ایشان داشتیم سؤال کردیم که آیا مرحوم آیه الله آقا سید علی آقا قاضی به خواجه حافظ علاقه‌ای داشتند؟ مرحوم علامه فرمودند: «مرحوم آقای قاضی گاه‌گاهی ابیات حافظ را می‌خواندند.»



حافظ در نگاه علامه طباطبائی

حافظ انسان برجسته و خودساخته و به مقام شهود رسیده و رساگویی است که مفسر بی بدیل و فقیه و حکیم متأله و عارفی چون علامه‌ی طباطبائی^۱ برای شاگردان خاصّ الخاصّ خود به شرح غزلیات وی می‌پردازد و شاهد شیرین آن را به کام شاگردان سلوکی خویش می‌چشاند.

دو استاد بزرگوارم، مرحوم آیه‌الله پهلوانی تهرانی^۲ و مرحوم آیه‌الله جعفری تهرانی^۳ می‌فرمودند: «هرگاه از مرحوم علامه‌ی طباطبائی^۴ سؤال می‌شد که غیر از خواجه حافظ، چه کسی از شعرای فارسی زبان اهل کمال، بهتر و زیباتر شعر و غزل سروده است؟ در جواب می‌شماریم: خواجه حافظ؛ و هرگز ندیدیم که مرحوم علامه، کسی از شعرای فارسی زبان را در ریف حافظ نام ببرند، بلکه می‌فرمودند: ای کاش کسی می‌توانست غزلیات^۵ و در هر طبق حالات سلوکی تنظیم کند؛ و همواره می‌فرمودند: چه کسی می‌تواند غزلیات حافظ را شرح کند؟! که علت آن نیز، یا همان بر طبق حال بودن ابیات اوست و یا مقصود این است که تا فردی خود به این کمالات نرسیده باشد، نمی‌تواند به عمق سخن خواجه پی ببرد»^۱.

مرحوم استاد آیه‌الله پهلوانی^۲ می‌فرمودند: «در یکی از جلسات سلوکی وقتی این بیت خدمت مرحوم علامه^۳ خوانده شد که:

ز شوق، سر به در آرند ماهیان از آب اگر سفینه‌ی حافظ، رسد به دریایی^۲
ایشان فرمودند: «خواجه حافظ، در این شعر، تحدّی کرده، یعنی به عظمت و

۱. جمال آفتاب؛ ج ۱ خلاصه ص ۱۸.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۴۰.

پرمحتوایی ابیات خود اشاره نموده که این کیست که در پرده برداری از حقایق، چون من سخن می گوید».

مرحوم علامه‌ی طباطبایی رحمته‌الله حافظ را منزّه از عیش‌های مجازی دانسته و فرموده: «حافظ منزّه از آن است که نظر به ظواهر گفتارش که [مجالس عاشقان مجازی] را مجسم می کند داشته باشد، بلکه حتماً منظور دیگری داشته و آن رسیدن به مشاهدات اسمایی و صفاتی و بالاتر بوده نه پایین تر»^۱.

کلمات و واژه‌هایی که خواجه حافظ در غزلیات خود به کار گرفته نباید به معنای ظاهری اش حمل شود و موجب این توهم گردد که خواجه اهل عیش و نوش و می و مستی و مُطرب‌ی و رقص و عشق‌ورزی به جمال جوانان ماه‌پیکر بوده است.

هرگز نمی توان ابیات رحمته‌الله را به معنای مجازی و ظاهری آن حمل نمود، بلکه غزلیات آن را باید با هم دید و معنای رحمته‌الله و اگر از مصراع بیتی معنای مجازی و ظاهری فهمیده می شود، در مصراع دیگر به معنای رحمته‌الله معارف الهی اشاره نموده و اگر از بیتی دنیا دوستی فهمیده می شود، در بیت دیگر با نصایح مشفقانه اش، خواننده‌ی اشعارش را از دنیا و اهل دنیا بر حذر داشته است.

سوغات شیراز

استاد بزرگوارم مرحوم آیه‌الله جعفری تهرانی رحمته‌الله به حقیر فرمودند: «مرحوم علامه‌ی طباطبایی رحمته‌الله سفری به شیراز داشتند و در آنجا سر مزار خواجه حافظ رحمته‌الله رفته بودند. وقتی از شیراز برگشتند، در اولین دیدار به ایشان عرض کردم: چه سوغاتی برای ما از شیراز آورده‌اید؟! ایشان فرمودند: وقتی بر سر مزار حافظ



بهر امام هشتم و سلطان دین روض از زبان بوس و برود آن بدگاه باش



۱. ثمرات حیات: ج ۲ ص ۲۵۹.

حاضر شدم، در آنجا بر من ثابت شد که این غزلی که بر سنگ قبرش نوشته شده که:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش

پیوسته در حمایت لطف اله باش^۱

از خود خواجه حافظ است.»

سپس حقییر به استاد عزیزتر از جانم عرض کردم: شما نپرسیدید که از چه طریقی برایشان ثابت شده؟ ایشان فرمودند: «بنده نسبت به مرحوم علامه خیلی حیا داشتم و رعایت حالشان را می کردم، لذا از ایشان سؤال نکردم، اما ظاهراً مکاشفه ای بوده است.»

شیعه بودن خواجه حافظ

استاد عزیزتر از جانم مرحوم آیه الله پهلوانی رحمته الله علیه علامه ی طباطبایی رحمته الله علیه نقل فرمودند که ایشان در جلساتی که خدمتشان بودیم می فرمودند: «چندی قبل کسی که در احضار روح وارد بود، اینجا آمده بود و می گفت روح مرحوم باباطاهر رحمته الله علیه را احضار نمودم و شیعه بودن وی و خواجه حافظ و سعدی و مولانا را پرسش کردم. وی در پاسخ فرمود که: ما همه شیعه ایم، ولی من قبل از همه شیعه بودم.»
مرحوم علامه ی طباطبایی رحمته الله علیه پس از نقل این حکایت فرمودند: «این بیت خواجه حافظ رحمته الله علیه که:

شمع بزم آفرینش شاه مردان است و بس

گر تویی از جان غلام شاه مردان غم مخور^۲

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۲۸.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۰۵.

شاهد خوبی بر شیعه بودن حافظ است، آن هم با تعبیر لطیف: «شمع بزم آفرینش» که در این بیت آمده است.»

حکایتی از آیه الله حسن الهی

عارف کامل مرحوم آیه الله سید حسن الهی تبریزی که اخوی مرحوم علامه ی طباطبایی بوده و از شاگردان برجسته ی مرحوم جمال العارفین، حضرت آیه الله سید علی آقا قاضی می باشند، وقتی در شب چهاردهم ماه شعبان، در احضاری که نسبت به خواجه حافظ داشته و سؤالاتی را با ایشان مطرح می کنند و پاسخ هایی را می گیرند، پس از آنکه به جناب خواجه عرض می کند که: «بند به شما علاقه مند و معتقدم و خیلی استفاده از اشعارتان نموده ام» از جناب خواجه می کند که: «شما چه مصلحت می دانید، توطن در تهران بهتر است یا قم؟» مرحوم خواجه حافظ به ایشان می فرماید: «قم بهتر است، باطنش صفای صیرف است و این شعر را خواندند که: بیا و داوری ها را به پیش داور اندازیم. ^۱ داور قم امام زمان است و شما به آن شهر می روید.» سپس فرمودند: «من این شعر را که گفته ام:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ! از میان برخیز ^۲

از جای دیگر به مغز من رسیده و من گفته ام، شما تمام را از جای دیگر رسیده فرض کنید.»

۱. یکی از عقل می لافد، یکی طامات می بافد

بیا کاین دوازی ها را، به پیش داور اندازیم

«دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۹۳»

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۱۶.



حافظ و میرزا ابوالحسن هاشمی^۱

حافظ، ناصح اثرگذاری است که استاد بزرگوارم حضرت آیه الله جعفری تهرانی^۲ می فرمودند: «به مرحوم استاد، علامه ی طباطبایی^۳ عرض شد که آقا میرزا ابوالحسن هاشمی قمی^۴ که از شاگردان مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی^۵ بوده، در زمان حیات خود، در طلیعه ی منبر خود و وقتی به رفقای خود می رسیده و یا با کسی حتی با سوهان فروشان قم برخورد می کرده، دستش را روی شانهِی آنها می زده و با این بیت خواجه حافظ^۶ آنها را موعظه و نصیحت می کرده که:

عاشق شوارنه روزی کار جهان را سر آید

و روی سنگ قبرش که در مقبره ی ابو حسین^۷ است نیز همین بیت حافظ نوشته شده است.

مرحوم علامه ی طباطبایی^۳ فرمودند: «این تأثیر نفس است که در حیات دنیوی و بعد از مرگ هم، همه را دعوت به مقصود از عالم آفرینش می نماید». سپس مرحوم آیه الله جعفری تهرانی^۲ فرمودند: مرحوم علامه^۳ این بیت خواجه را اینگونه معنا می فرمودند: «نقش مقصود از کارگاه عالم آفرینش و هستی، خدایینی است و این راه را باید با عشق طی و سیر کرد و آلا دست خالی از این عالم بیرون خواهی رفت. غرض از آفرینش انسان و عالم هستی، معرفت و

۱. مطالب این بخش را فراموش کرده بودم که در مقدمه بیاورم، در صبح یکی از روزهایی که مشغول نوشتن مقدمه ی این کتاب بودم، خوابم برد، و در عالم خواب صدایی را شنیدم که می گوید: جریان آقا سید ابوالحسن هاشمی^۴ را هم بنویس.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۳۸.

خداشناسی است و کمال و سعادت انسان همین است، ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَهًا لَا تَرْجِعُونَ﴾^۱، ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲.

حافظ در نگاه آیه الله بهجت

فقیه عارف مرحوم آیه الله بهجت^۳ که از شاگردان مرحوم آیه الله سید علی آقا قاضی^۴ بوده است در رابطه با آنس و احاطه‌ی جناب خواجه حافظ^۵ به آیات قرآن می‌فرماید: «سلطان وقت، به خواجه حافظ شیرازی^۶ می‌گوید: می‌گویند، قرآن را حافظی، فلان آیه را بخوان، می‌خواند؛ می‌گوید: قبل آن را بخوان، می‌خواند؛ به طوری که حافظ بوده که از آخر به ابتدا می‌توانسته قرائت کند، این عجیب است»^۳.

حافظ در نگاه آیه الله جعفری^۷ ^{تهرانی} استاد بزرگوارم مرحوم آیه الله جعفری^۸ ^{تهرانی} خاصی با دیوان حافظ داشتند و هرگاه غزلی از آن خوانده می‌شد، عبای خود را روی چهره‌ی مبارکشان می‌کشیدند و زار زار می‌گریستند و هنگام معنا کردن غزلیات حافظ، وجد و شور و حال خاصی پیدا می‌کردند که ئدرک و لایئوصف بود و این نوشتار به تذکر و سفارش و توصیه و عنایات برزخی ایشان آماده گردید.

۱. (آیا چنین می‌پندارید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟). «سوره‌ی مؤنون؛ آیه‌ی ۱۱۵».

۲. (جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه به بندگی و پرستش من پردازند). «سوره‌ی ذاریات؛ آیه‌ی ۵۶».

۳. رسائل عرفانی؛ ص ۱۶۰.



حافظ در نگاه آیه الله پهلوانی

استاد بزرگوارم مرحوم آیه الله پهلوانی رحمته آنس عجیبی با غزلیات خواجه حافظ رحمته داشتند که مقدمه و شرح ده جلدی جمال آفتاب بردیوان حافظ و کتاب چهار جلدی ثمرات حیات، بهترین نشان آنس این بزرگ مرد الهی با اشعار حافظ رحمته، است.

هرگاه با صدای خوش و لحن شیرینشان غزلیات حافظ را در جلسات سلوکی برای شاگردان خود می خواندند و یا برایشان خوانده می شد، آنچنان اشک می ریختند که قطرات آن از گونه‌ی مبارکشان جاری می شد و بر پیراهنشان می چکید، و بی جهت نبود است که به ایشان لقب شیخ علی آقا ناودانی و شیخ علی آقا بارانی را داده بودند.

ایشان وقتی به این بیت حافظ می رسیدند
 ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که در سینه داری^۱

می فرمایند: «سلام الله علیک و طیب الله أنفاسک الملکوئیة».^۲

دیوان حافظ نه تنها از جهت ظاهر و شیرینی، در بین اشعار فارسی زبان بی نظیر می باشد، بلکه در بیان حقایق نیز به گونه‌ای است که راه یک ساله را یک شبه طی می کند و حقایق را آنچنان که ممکن است بیان می نماید و شیخ عارف ما مرحوم آیه الله پهلوانی رحمته می فرمودند که: «و حقاً چنین است».

طی زمان بسین و مکان، در سلوک شعر

کاین طفل، یک شبه، ره یک ساله می رود^۳

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۴۸.

۲. جمال آفتاب؛ ج ۱۰ ص ۷۶.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۰۷.

حافظ در نگاه امام خمینی

حافظ، شخصیتی است که فقیه عارف، حکیم متأله، حضرت امام خمینی بارها و بارها در آثار بنامی و بیانی و در نوشتار و گفتارشان از اشعار حافظ بهره برده و به آن استشهاد و استناد نموده و به کلمات عرفانی خود لطافت بیشتری بخشیده است.

ایشان در شرح دعای سحر خود^۱ از حافظ به عنوان عارف شیرازی یاد کرده و فرموده:

قال العارف شیرازی:

در ضمیر ما تنگی گنجد به غیر از دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس^۲

و در کتاب آداب الصلاة^۳ به عنوان عارف شیرازی یاد نموده و همین

بیت را ذکر نموده و در کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل^۴ نیز به همین بیت مرحوم خواجه استناد نموده است.

این فقیه ربّانی در شرح دعای سحر خود^۵ به این بیت خواجه استناد نموده که:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم^۶

۱. شرح دعاء السحر؛ ص ۱۱.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۲۴.

۳. آداب الصلاة؛ ص ۱۱۹.

۴. شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ ص ۴۱۵.

۵. شرح دعاء السحر؛ ص ۱۲.

۶. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۲۹.



و در کتاب آداب الصلاة خود فرموده: «ای طالب حق و سالک الی الله! از جای برخیز و از این بیت مظلّمه‌ی طبیعت و عبورگاه تنگ و تاریک دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله‌های زمان را بگسلان و از این زندان، خود را نجات ده و طائر قدس را به محفل انس پرواز ده.

تور از کنگره عرش می‌زنند صفر

ندانمت که در این دامگه چه افتادست»^۲

و در همین کتاب فرموده: «باید با آب رحمت حق، باطن دل را غسل دهی و از اقبال به دنیا که از مظاهر خبیثه‌ی منهیه است توبه کنی و قلب خود را که محفل جناب جمیل و جمال جان است، از حب دنیا و شوون خبیثه‌ی آن که رجز شیطان است، شستشو دهی که بیاید قطعی حق جای پاکان است:

شست و شویی کن و آنکه به خرابات خرم

تا نگردد ز تو این خراب، آلوده»^۳

و در همین کتاب^۵ به این بیت خواجه استناد نموده که:

ای که در کوچه معشوقه ما می‌گذری

با خبر [بر حذر] باش که سر می‌شکند دیوارش^۶

و نیز در همان کتاب^۷ و در کتاب مصباح الهدایه^۸ فرموده:

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۳.

۲. آداب الصلاة؛ ص ۵۲.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۱۲.

۴. آداب الصلاة؛ ص ۱۰۵.

۵. آداب الصلاة؛ ص ۱۰۵.

۶. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۳۴۳.

۷. آداب الصلاة؛ ص ۳۷۱.

۸. مصباح الهدایه؛ ص ۱۳.

عنقا شکار کس نشود دام بازچین

کاینجا همیشه باد به دست است دام را^۱

و در تفسیر سوره مبارکه‌ی حمد می‌فرماید: زبان شعر، خودش یک زبانی است. حافظ زبان خاصی دارد همان مسائل [قرآن و ادعیه] را می‌گوید. نباید از این برکات، مردم را دور کرد. باید مردم را به این سفره‌ی پهن الهی که قرآن و سنت و ادعیه باشد، دعوت کرد، تا هر کس به اندازه‌ی خودش استفاده بکند.^۲

حضرت امام خمینی ره در همین کتاب به مناسبتی استناد به بی‌تی از خواجه کرده و چنین آورده است که:

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد^۳

و در نامه‌ای عرفانی ره در راه این بیت خواجه توجه داده که:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود خطا خودی حافظ! از میان برخیز^۴

و در کتاب شرح چهل حدیث^۵ به این بیت خواجه استشهاد نموده که:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد^۶

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۹.

۲. تفسیر سوره حمد؛ ص ۱۹۰.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۶۰.

۴. صحیفه امام؛ ج ۱۶ ص ۲۰۹.

۵. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۸.

۶. شرح چهل حدیث؛ ص ۲۲۳.

۷. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۲۲۰.



بر امام ششم و سلطان دین راضی
از جان بوی و برد آن بارگاه باش



و در همان کتاب^۱ به بیت دیگری از حافظ توجه داده که:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رُخش ببینم و تسلیم وی کنم^۲

و نیز در همان کتاب^۳ فرموده: «انسان تا در این عالم است می تواند خود را از این ظلمت نجات دهد و به آن انوار برساند. آری، می تواند، ولی نه به این حالت سردی و خمودی و سستی و فتور و سهل انگاری که در ماست، که همه می بینید که با هر خلق زشت و اطوار ناپسندی که از اول طفولیت بزرگ شدیم و با معاشرت و مؤانست های نامناسب تهیه کردیم، تا آخر باقی می مانیم، سهل است، روز به روز بر آن سستی می کنیم و می افزاییم، گویی گمان نداریم که عالم دیگری هست و نشئه ی باقیه ی عالمی خواهد آمد.

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر در پی من بود فردایی^۴

و در همین کتاب^۵ به این ابیات خواجه نیز توجه داده شده است که:

شهری است پر کرشمه و خوبان زشش جهت

چیزیم نیست، ورنه خریدار هر ششم^۶

و در شرح دعای سحر^۷ نیز به این بیت خواجه استناد نموده که:

۱. شرح چهل حدیث؛ ص ۴۷۶.

۲. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۰۰.

۳. شرح چهل حدیث؛ ص ۵۱۱.

۴. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۵۶۰.

۵. شرح چهل حدیث؛ ۱۸۳.

۶. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۵۰.

۷. شرح دعاء السحر؛ ص ۱۰۳.

چون دم وحدت زنی حافظ شوریده حال

خامه توحیدکش بر ورق انس و جان^۱

و در کتاب مصباح الهدایه^۲ فرموده: وَمِنْ ذَاكَ الْمَقَامِ قَوْلُ الْعَارِفِ

الشیرازی^۳:

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز

دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد^۴

و در درس فلسفه شان پس از آنکه می فرماید: «هر موجودی پرتو و جلوه‌ی

اوست» به این بیت خواجه توجه داده و فرموده: «این است که عرفا، مثل خواجه

حافظ می گوید:

جلوه‌ای کرد ز خورشید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد^۵

و یا می گوید:

«نظری کرد که بیند به جهان صورت خویش

خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد»^۶

آنچه از حضرت امام خمینی^۷ نسبت به حافظ و اشعارش ذکر شد، نشان از

انس ایشان با غزلیات وی و احاطه شان بر دیوان او از دوران جوانی تا پیری

می باشد.

۱. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۴۸۲.

۲. مصباح الهدایه؛ ص ۵۲.

۳. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۸۰.

۴. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۸۰.

۵. دیوان حافظ؛ چاپ قدسی؛ غزل ۱۸۰.

۶. تقریرات فلسفه امام خمینی؛ ج ۲ ص ۲۶۹.

